

توانم آن وضعیت را تحمل کنم و بر رئیس دفتر بگویم آنها را بمنزل وزیر هدایت کند. این کار موجب رنجش وزیر گردید و راهی که برای رفع شکایت بنظرش رسید این بود که توشحات را از خود دور کند و چون وسایل موتوریزه نبود در شبکه هائی کرایه کنند و در هر کدام عده ای کارتن بگذارند و روی آنها را پوشیده با یادداشت وزیر باین مضمون بوزارت مالیه ارسال نمایند:

کابینه - کارتونها را فرستادم. توشحاتی که موقع کارشان گذشته است ضبط کنید بقیه را برای امضا بفرستید، که آن را رئیس دفتر بمن ارائه نمود و گفتم چه خوب بود که وزیر توشحات بقیه را نفرستد تا موقع کار آنها نیز بگذرد.

این سبک کار سبب شد که من دیگر کار نکنم و چون وزیر از نظرم مطلع شد فرزند خود را بفرستد که از من رفع کنورت کند و نتیجه این بشود که وزیر متعهد شود هر روز سه ساعت بدون پذیرائی از واردین با من کار کند و بعد از هر کس که میخواست پذیرائی نماید. از این عهد فقط چند روز گذشت که دیگر بوازرتخانه نیامد و در خانه از واردین پذیرائی میکرد و چون غیر از اعمال علل دیگری هم برای کناره جویی من از کار وجود داشت و آن سوء استفاده ای بود که از تعبیر اجناس میشد تصمیم گرفتم بوزارتخانه حاضر تشوم و از ادامه ی کار خودداری نمایم.

در آن سال که بواسطه نیامدن باران محصول خوب نبود و مالکین میدانستند که قیمت غلات رو بترقی است بهر وسیله که میتوانند یادداشتی از وزیر میگرفتند که ادارات مالیه بدهی آنها را بترخ متوسط سال قبل تسعیر کنند. در صورتیکه ترخ متوسط یک خروار گندم در سال قبل بده تومان نمیرسید ولی در ماه های آخر آن سال از صد تومان هم تجاوز میکرد.

با اینکه پیش نویس توشحات وزیر با مهر «بامضای وزیر» مختوم و یادداشت وزیر هم در پرونده ضبط میشد و من مسئولیتی نداشتم وقتی که غارت خانه قائم مقام در تبریز بعلت کمبود نان بخاطرم میرسد بخود میگفت که آن اوضاع بر من هم خوب نیامد. چونکه وزراء در کار دوا نموداشتند و مردم مرا که عضو دائمی آن وزارت شده بودند مسئول میدانستند. باین لحاظ صلاح در این دیدم که قبل از برداشت محصول استعفاء بدهم و گریبان خود را از یک مسؤلیت اخلاقی خلاص کنم.

\*\*\*

از استخایم چیزی نگذشت که عده ای از هر طبقه با وسائل نقلیه به بکش صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند که از من استعالت کند و از آنجا بخانه ی من آمدند و مرا هم بهرطور بود راضی کردند بکار ادامه دهم. تهنی مجدد من در کار سبب شد

وزیر استعفا دهد و شخص دیگری قائم مقام او بشود که کار ناتمام وزیر مربوط باجاره‌ی تحدید تریاک را تمام کند که چون یکی از کارهای مهم روز بود آن را بتفصیل بیان مینمایم.

دولت وثوق تصویب کرده بود عوائد تحدید تریاک برای چند سال که اکنون خاطریم نیست و در هر سال بمبلغ هشتصد هزار تومان بمالکسان دندرخان تومانیانس اجاره داده شود که طبق تصویرنامه اجاره نامه تنظیم و دواثر تحدید در تمام کشور تحویل تاجر شده بود.

نظر باینکه میزان باندردلی که مبیایست بلوکه های تریاک الصاق شود در قرارداد محدود نشده [بود] و اینطور شهرت داشت که رئیس دولت و وزیر مالیه نفع مرشاری از آن معامله برده و در تمام مدت اجاره باز میروند برای تسکین افکار و تخفیف اعتراضات مخالفین قوام السلطنه که بعد از تنظیم قرارداد متصدی وزارت مالیه شد ماده ای بدین مضمون بآن الحاق نمود:

باندردلی که در هر سال بمستأجر داده میشود معادل ۱,۴۵۰,۰۰۰ تومان خواهد بود بدینقرار:

معادل مال الاجاره ای که بدولت میدهد	۸۰۰,۰۰۰ تومان
برای مخارج اداری	۲۵۰,۰۰۰ تومان
برای نفع مستأجر	۴۰۰,۰۰۰ تومان
	۱,۴۵۰,۰۰۰ تومان

چنانچه مستأجر بیش از این درخواست باندردل نمود قیمت تصف باندردل اضافی را علاوه بر مال الاجاره بدولت تأدیه نماید.

این ماده که نفع اضافی مستأجر را بنصف محدود نمود اعتراضات مخالفین را هم تبدیل بنصف نمود. چونکه هر قدر در ازای باندردل اضافی بدولت میرسید مستأجر نیز همان مبلغ استفاده میکرد.

علاء السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و از تصدی مستأجر هم بیش از چند ماه نگذشته بود که بعلت ناتوانی از جلوگیری مصرف تریاک بی باندردل درخواست فسخ اجاره را نمود و با اینکه طبق قرارداد حق فسخ نداشت و برفرض اینکه ضرر مینمود مبیایست از عهده پرداخت مال الاجاره برآید دولت فسخ او را قبول نمود. در اینصورت چطور مبیایست این کار فیصله یابد؟ بد مستأجر مبیایست بد امانت شناخته شود. ضرر و یا نفع هر چه بود متوجه دولت گردد. یعنی مخارج بهره برداری و اداری را از ششصد هزار تومان قیمت باندردلی که تا روز فسخ گرفته بود کسر کند و بقیه را بدولت پرداخته حساب خود را تفریغ نماید که این کار نشد و باین فکر افتاد که بعنوان دیگری از مالیه بی دولت سوء

استفاده نماید.

وزارت مالیه آنوقت در محلی موسم بهمارت خورشید محل کنونی آن وزارت و مقابل بنائی که اکنون متعلق بشیر و خورشید سرخ است قرار گرفته بود که من همه روزها ساعت ۲۴ در آنجا کار میکردم. بعد از اینکه دولت با فسخ اجاره موافقت نمود میدیدم که چند شب متوالی در یکی از اطرافهای رو بشمال بنای شیر و خورشید سرخ که آنوقت مقر وزارت خارجه بود چراغ روشن است و رفت و آمدهائی میشود که گفتند بدستور وزیر کمیسیونی مرکب از بعضی رؤساء و مدیران وزارت مالیه در آنجا تشکیل شده که چون کمیسیون مربوط بکار وزارت مالیه میبایست در آن وزارتخانه تشکیل شود نه در محل وزارت خارجه موجب تعجب گردید و از آن شبها زیاد نگذشت که بین مراسلات تلگرافی دیدم قریب باین مضمون:

کرمانشاه - مالیه، دستور داده شد ادارهٔ تحدید را از مستأجر بگیریید و بعد بعنوان امانی باو تحویل دهید. قسمت اول دستور اجرا شده و قسمت ثانی بلا اجرا مانده است. علت را توضیح دهید.

چون مطلبی از آن دستگیرم نشد نوشتم محتاج بتوضیحات شفاهی است که آن را یکی از کارمندان ادارهٔ تشخیص عایدات آورد و توضیح داد که مطابق صورت مجلس کمیسیون ادارهٔ مالیه هر محل میبایست ادارهٔ تحدید را از این لحاظ که مستأجر اجاره را فسخ نمود از او تحویل بگیرد و از این لحاظ که مستأجر بطور امانی عمل کند باو تحویل دهد که این دستور در تمام نقاط اجرا شده مگر در کرمانشاه، این است که سؤال شده علت عدم اجرای قسمت دوم متحدالجمال چه بوده است.

برای اینکه موضوع در پرده بماند و در جرائد منتشر نگردد وزیر یک شماره آزاد از دفتر گرفته صورت مجلس را با آن شماره و امضا و مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و با اینکه راجع بموضوع توضیحات کافی داده شده بود چون صورت مجلس طوری تنظیم گردیده بود که از آن چیزی دستگیر نمیشد آن را نگاهداشتم که در خانه بدقت بنخوانم که پس از مطالعهٔ دقیق دانستم طبق ماده الحاقیه میبایست ۱۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تومان باندرل بمستأجر داده شود که در آن چند ماه بیش از ششصد هزار تومان نگرفته بود. بنابراین ادارهٔ تحدید را خود او تصدی کند تا بتواند هشتصد هزار تومان بدولت بدهد و چهارصد هزار تومان نفع ببرد ولو هر قدر طول بکشد.

بر . اینکه بیشتر اطمینان حاصل کنم عده‌ای از مدیران مطلع و بصیر آن وزارت را دعوت کردم و بدون دادن هیچ توضیحات صورت مجلس را که یکی از شاهکارهای عصر مشروطه بود بآنها دادم که مطالعه کنند و نظریات خود را کتباً اظهار نمایند که چون

نتیجه‌ی مطالعات طرفین یکی درآمد معلوم شد که از تصویب و اجرای آن ضرر زیادی متوجه مالیه مملکت شده، چونکه دولت تعهد نکرده بود مستأجر در هر سال چهارصد هزار تومان نفع ببرد. هر معامله‌ای مستلزم ضرر و یا نفع هر دو هست و یا اینکه مستأجر حق فسخ نداشت دولت فسخ او را قبول نمود و او میبایست بتواند یک امین حساب مدت تصدی خود را بدهد.

وزیری که با درخواست فسخ اجاره موافقت کرده بود قبلاً استعفا داده بود. وزیری هم که صورت مجلس را تصویب و بطوریکه شرح داده شد بمستأجر ابلاغ نموده بود در نتیجه‌ی استعفای دولت علاء السلطنه در کار نبود. عین الدوله بفرمان شاه مأمور تشکیل دولت شده بود و اکنون باید کسی متصدی وزارت مالیه شود که اداره‌ی تحدید تریاک آنقدر در دست الکساندرخان بماند تا چهارصد هزار تومان نفعی که میخواست ببرد. بنابراین وزیری که قرارداد تحدید تریاک را امضا کرده بود در این دولت نیز پست وزارت مالیه را تصدی نمود که خانه‌ی من آمد و یا اینکه آدم مریدی بود با من گرم گرفت و خواهش نمود بکار ادامه دهم. من هم از این نظر که مبلغی از عایدات دولت که بسیاری از مشکلات را حل میکرد از بین میرفت برای ادامه‌ی کار حاضر شدم و با خود او بوزارت مالیه رفتم و گزارشی تهیه نمودند که برای او فرستادم. ولی در تمام مدت تصدی خود آن را نگه داشت و بلا جواب گذاشت تا دولت استعفا نمود و جزو سایر نوشتجات بوزارت مالیه فرستاد.

معین الملک منشی مخصوص شاه از قصر صاحبقرانیه ابلاغ نمود تا دولت نکشیل نشده معاونین در وزارتخانهها بکار ادامه دهند و امور اداری را متوقف نکنند. نظر باینکه قانون مجازات عمومی تدوین نشده بود و قانون مجازات عرفی هم که مدتی بعد در کابینه وثوق الدوله تنظیم شده بود در جریان دادگستری نبود که دادستان بتواند بر علیه امضا کنندگان گزارش اعلام جرم کند و راه منحصر بفرد تعقیب این بود که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره عالی مرکب از رؤسای ادارات آن وزارت تشکیل شود و بتخلفات اداری امضا کنندگان صورت مجلس رسیدگی نماید همان روز که خوب بخاطر دارم شنبه بود مجلس مشاوره عالی را برای روز سه شنبه دعوت کردم، ولی روز بعد باز تلفنی از صاحبقرانیه رسید که وزرای مستعفی بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد و از این دستور وزیر سوه استفاده نمود و بر رؤسای اداراتی که برای تشکیل مجلس مشاوره عالی دعوت شده بودند تلقین نمود در جلسه شرکت نکنند که روز موعود نه آمدند نه علت عدم حضور را نوشتند و فقط «من سنس» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات نوشت چون وزیر تلقین نمود حاضر نشوم - تصویر هم فرستادم.

دیگر چون سواد من بکدر منور شیخ ثمری نبود از کور کناره جنوب و پس از یک هفته شد درون مصطفی احمدی که نامشکین دولت مند بود اسکات کناره جنوبی من بر مدحکس دستور بود. من سواد جنوب و من هم آنچه پس آمد بود گفت و از ضروری که مبرجه دانه مملکت شده بود اور مستحضر کرده که در خانه گفت خودش میگویم. حسن در مورد روبرو در مشکلاتی که ممکن است روی دهد هر خلاص شده. و آن مشکلات جز اینکه در عصر مشروطه یک معادله قانونی شروع شده بود چیز دیگری نبود.

گفته چه مساکتی را این بزرگتر که در خزانه و جیبی است و بعد از تجدید است که باید مصارف فوری و ضروری برسد که تا راهی است مریقی پس برده و مبرجه است. اکنون که معروض کردیم در دهه دهه در کار که مربوط به این است که از مصلحت به من دروغ نگویند. تا بتوان گفت هی خود را ثابت کند و ضروری که بخزانه دولت رساند است چیزی تمام که کار مشکلی تر شد. چونکه نخست وزیر مملکت من بکار آمد. زودتر مردم صیقل حرفی کند و بعد چه میشود کرد. در صورتی که من اذیت بکار. این هوکن نسود که منخلفین معادله شود. و حقان برعموم بر این میگردد که چون رسمی برای متعصب کردن من است قبل از آن که از هرگونه مصلحت دروغ ننماید.

مصطفی دولت خود را شکین بود. و محامی جان در است بخیر است برادر حاج میرزا سلطه رئیس داری محاکمات وزارت نامه که یکی از مامورین شکین شده در مجلس مشاوره عالی بود وزارت نامه منصوب گردید و من هم تروز دستور داده نامه های برای دعوت رؤسای ادارت حاضر کردند که در مجلس وزیر است. و برای مامورین ارسال گردد. و چون یکی از متهمین نوشت که صبی قانون مجلس مسوره ای می باشد تحت ریاست وزیر معادل شده شود و بر این نظر که من قیاس نمی دیدم. معادل هم از این جهت که خود مدعی است نه میتوانم بر صحت کنند نه فضاوت نمایند. و حاضر شده در مجلس من بر این دولت شکایت نموده و از نظر وضعی در عدالتی که داده بود منصفان کرده.

مصطفی گفت از همان روز اول من میدانستم که این معادله سر نخواهد گرفت. شد تبریر گردید من هم گفته از این چه خبر که - که معادله - فوجی هم در این مملکت نبود. گفته حالا هم شما حاضر نگردید. به و من دیگر بکار نامه شده. خبر اینکه مصطفی یک مرد منی بود و همه است در جیبی هم در وضع مدعی نبود و برده میتوانست. بعد برده به دولت آمدند که گفت حالا هم تمام شده گویید.

قبول می‌کنم. شما بگوئید چه می‌خواهید تا آن را انجام دهم.

گفتم قانون تشکیلات وزارت مالیه راجع بوظایف مجلس مشاوره عالی و محاکمه انتظامی موجز و آئین نامه‌ای هم که آن را تکمیل کند تنظیم نشده است. یکی از متهمین می‌گوید چون وزیر با من قرابت سببی دارد نتواند در این محاکمه رأی بدهد و آن سه نفر دیگر می‌گویند چون معاون مدعی است نه می‌تواند رأی بدهد نه ریاست جلسات را عهده‌دار شود. پس خوب است برای جلوگیری از هر بهانه عده‌ی دیگری از اشخاص بصیر و مورد اعتماد تعیین شوند که با اعتراضات من رسیدگی کنند و گزارش خود را بدوئت بدهند تا هر قدر زودتر تکلیف مستأجر و متهمین هر دو معلوم گردد.

مستوفی که تا قدری فکر نمی‌کرد حرفی نمی‌زد گفت بسیار خوب امروز موضوع را در هیئت وزیران مطرح می‌کنم و نتیجه را اعلام می‌نمایم که نتیجه این شد هیئت وزیران تصویب کنند کمیسیونی مرکب از پنج نفر از این اشخاص:

محمد علی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوانه تمیز — میرزا احمدخان اشتری — میرزا داودخان علی‌آبادی — میرزا احمد قمی و یک نفر دیگر که خاطر من نیست و در زندان برای تحقیق وسیله ندارم تشکیل شود و باتهاماتی که نسبت بامضا کنندگان صورت مجلس داده شده بود رسیدگی نمایند و چون متهمین گفته بودند در وزارت مالیه حاضر نمی‌شوند کمیسیون اطاق نظام را که اکنون محل قسمتی از دادگستری است برای کار خود انتخاب کرد که باز حاضر نشدند و گفتند ما هم نسبت بمعاون وزارت مالیه اعتراضاتی داریم که باید او هم محاکمه شود که باز ناچار شدم با رئیس دولت مذاکره کنم. این مرتبه گفتم شما نخواستید حرف مرا قبول کنید و بعد بمشکلاتی برخوردید که منجر بصدور تصویب نامه و تعیین هیئتی برای دادرسی گردید و اکنون دچار یک مشکل بزرگتری شده‌اید که می‌خواهند شما را هم محاکمه کنند. پس قبول کنید نظریات من صائب بود و حالا میدانم چه می‌خواهید بکنید که آبروی خودتان را حفظ نکنید و از دست بدهید.

گفتم آبروی من وقتی از بین می‌رود که توانم گفته‌های خود را ثابت کنم. تصویب نامه دیگری صادر کنید که آنها هم اعتراضات خود را بکنند و در فکر آبروی من نباشید. این تصویب نامه هم صادر شد و محاکمه شروع گردید و در این وقت بود که بعضی از جراند مزدور شروع بفحاشی نمودند. من در اطاق خود مشغول کار بودم که روزنامه فروشی مقابل بنای وزارت مالیه فریاد می‌زد و می‌گفت «تکفیر معاون». روزنامه‌ها که یک نشریه هفتگی بود و فکاهی و مدتی هم منتشر نمیشد شکوذاالملک بمن ارائه نمود و موضوع تکفیر این بود که در مقدمه‌ی تر دکترای خود راجع بتاریخ و مدارک حقوق اسلامی مطالبی نوشته‌ام، من جمله «محمد ص در سن چهل سالگی اعلان پیغمبری داد» که در ترجمه

آن را تعریف کرده بودند و قریب باین مضمون در آمده بود محمد در سن چهل سالگی خود را نماینده خداینداشت. (۱) سپس آنچه در اثبات بی دینی لازم بود در آن شماره نوشته شده بود.

من کار ندارم که این نسبت ها بجا بود یا نبود. میخواهم این را تذکر بدهم که هر قدر جرائم مغرض و مزدور از این قبیل مطالب نوشتند بر وزن من در جامعه افزود و ظاهراً دو علت بیشتر نبود: یا حرفهای مخالفین را مغرضانه و بی اصل میدانستند و یا اعمالم را در خیر مملکت تشخیص داده و میخواستند بمن بیشتر اظهار اعتماد کنند تا از کار مایوس نگردم و خود را در حمایت جامعه بدانم و غیر از این نمیتوان برای آن همه احساسات نسبت بمن جهت دیگری تصور نمود. بطور خلاصه هر قدر بمن توهین کردند و بد گفتند بر اعتبار و اهمیت من افزود و آنوقت بی بردم باینکه مادرم چه حرف بزرگی زده بود که گفت: «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائدیست که در راه مردم تحمل میکنند» و این پند آن چنان در من تأثیر نمود که هر وقت موضوعی پیش می آمد که با منافع مردم تماس داشت از همه چیز میگذشتم و بخود میگفتم آنجا که نفع مردم قایلین نباشد نفع افراد تأمین نخواهد بود و همین توجه بافکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسؤول نیک و بد مملکت بودم با اطلاع عموم رسانیدم هر انتقادی که جراند نسبت باعمال من بکنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و از این اعلامیه مقصود این بود که از توقیف روزنامه و بازداشت هراس نکنند، از اعمال من و دولتم انتقاد نمایند تا چنانچه منصفانه بود من اعمال خود را با نظریات مردم تطبیق دهم و این کار سبب شود که بتوانم خدمت بیشتری بکنم و اعتماد جامعه را بخود جلب نمایم.

آزادی بیان و قلم از این جهت جزء ارکان مشروطیت است که مردم را به نیک و بد امور آگاه و بشناسائی افراد هدایت میکنند. اگر بیان آزاد نبود و قلم کار نمیکرد چطور ممکن بود بهویت اشخاص و اعمالشان بی برد و چطور میشد که اعمال متصدیان امور را بررسی کنند و بحالشان معرفت پیدا نمایند. کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند تنها نه مرتکب عملی میشوند که مخالف قانون اساسی است بلکه خدمت باجانب و خیانت بوطن مینمایند.

از مطلب دور شدم و اکنون باصل موضوع که آغاز محاکمه طرفین است میپردازم

(۱) در دادگاه نظامی هم که در سلطنت آباد برای مطالب دیگری تشکیل شده بود باز موضوع این تر و تکفیر بیان آمد که چون متن فرانسه آن در ۲۸ مرداد بغارت رفته بود ترجمه ی آن را که بغارسی نسخ بسیار داشت تهیه کردم و تسلیم دادگاه نمودم.

که غیر از اعتراض بصورت مجلس راجع بفسخ اجاره تجدید تریاک یازده ادعا نامه دیگر هم برای سایر اعمال متهمین تهیه مینمودم که شب‌ها بعد از مراجعت بخانه ساعت‌ها برای تنظیم آنها کار میکردم. محاکمه چند ماه طول کشید و چون از فحش و تکفیر پروا نکردم خواستند مرا از بین ببرند که مجبور شدم با خرج خود چند سوار مسلح استخدام کنم تا در حین عبور و در وزارت مالیه مرا محافظت نمایند.

\*\*\*

محاکمه جریان خود را طی میکرد که مستوفی الممالک تصمیم گرفت دولت خود را ترمیم کند. مرا برای پست وزارت مالیه و ممتازالملک را برای پست وزارت عدلیه شاه پیشنهاد نمود و قرار بود باتفاق برای معرفی بکاخ فرح آباد برویم که من در وزارت مالیه ماندم ولی نخست وزیر ممتازالملک را با خود برد و مرا خبر نکرد. بعد معلوم شد که بعضی از خویشان و هواخواهان متهمین رئیس دولت را تهدید کرده‌اند اگر مرا بوزارت معرفی کند با او مخالفت خواهند نمود. سپس بعضی اشخاص با من وارد مذاکره شدند که از تعقیب محاکمه صرف نظر کنم و متهمین هم با وزارت من مخالفت نکنند که چون برخلاف حیثیتم بود حاضر نشدم و بعد قضات مورد تهدید قرار گرفتند که در بعضی‌ها هم تأثیر نمود و محاکمه جریان خود را از دست داد که من در هیئت وزیران شدیداً اعتراض کردم. نخست وزیر، محمدعلی فروغی رئیس کمیسیون را احضار و تأکید نمود که کار جریان خود را طی کند که بعد کمیسیون جداً کار کرد و طرفین را بدین طریق محکوم نمود.

(۱) دو نفر رؤساء ادارات بانقصال سه سال از خدمت وزارت مالیه.

(۲) دو نفر از مدیران بانقصال دائم از خدمت دولتی.

(۳) من نیز از این نظر که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره

عالی میبایست بدعوت وزیر تشکیل شود و من دعوت کرده بودم بکسر حقوق در مدت چهارماه.

در صورتی که بانبودن وزیر معاون نه فقط میتوانست مجلس مزبور را تشکیل دهد بلکه مکلف بود وظایف وزیر را انجام دهد، همچنانکه بعد از کناره گیری مخیرالملک از وزارت مالیه چون وزیر تعیین نشده بود تمام وظایف او را من انجام میدادم و کمیسیون از آن اطلاع داشت. در آنوقت از میرزا احمدخان اشتری یکی از قضات سؤال کرده بودند معاون چرا محکوم شد او در جواب گفته بود از این جهت که دزد گرفته بود. (۱)

اکنون تشکرات خود را بکسانی که در حال حیانتند و بسامن از هرگونه

(۱) چنانچه اشتری حیات داشت و راجع بحکم دادگاه نظامی و محکومیت من از او سؤال

میشد باز جوابی نظیر همین جواب میداد.



مساعدت در آن محاکمه دریغ نمودند تقدیم میکنم و بروج رفتگان خصوصاً میرزاتقی خان بیش آق اولی برای انتشار «ظرائف و طرائف» خود در روزنامه‌ی ستاره ایران که افکار جامعه را با چند جمله‌ی مختصر و مفید نسبت بجرایان محاکمه روشن میساخت درود میفرستم.

خلاصه اینکه بعد از چند ماه کمیسیون رأی خود را تسلیم دولت نمود ولی اعمال نفوذ مخالفین سبب شد که بلا تکلیف در کیف نخست وزیر بماند و هر وقت هم که صحبت بمیان آمد بگویند صلاح خود من هم نسبت که موضوع را تعقیب کنم. در صورتیکه آن محکومیت هم مثل محکومیت اخیر برایم بزرگترین افتخار بشمار میرفت.

• • •

سلیم خان ایزدی نماینده‌ی دوره‌ی پنجم تقنینیه که میخواست برشت برود و با سران قوای جنگل ملاقات کند بمن پیامی فرستاد اگر مطالبی باشد بگویم که با آنها ابلاغ نماید. گفته بگویند وضعیت ما همان است که بود و کوچکترین تغییری در اوضاع ماییدار نشده چندی است که من گرفتار یک محاکمه‌ای شده‌ام که در جراید خوانده‌اید و با تمام زحماتی که در این مدت تحمل کرده‌ام کمیسیون رأی صادر نمود ولی دولت نمیخواهد آن را اجرا کند. یادداشتی هم برای اینکه مطلب درست ادا بشود باو دادم که بعد روزنامه جنگل رسید و بدولت شدیداً اعتراض کرد.

نظر باینکه جریددی مزبور مورد توجه عموم و رئیس دولت بود میدحسین اردبیلی مدیر روزنامه‌ی ایران که آنوقت روزنامه‌ی منحصراً بفردی بود که با کمک دولت منتشر میشد بوزارت مالیه آمد و گفت راجع بمحاکمه‌ای که در جریان است اطلاعاتی بمن بدهید و از طرز بیاناتش معلوم بود که رئیس دولت میخواست روزنامه‌ی دیگری هم در این باب اظهار نظر کند تا بتواند حکم را اجرا نماید.

گفتم تازه‌ای ندارم که اظهار کنم. همه میدانند مدتی است گرفتار این محاکمه شده‌ام و در این دولت باین شرط قبول خدمت کرده‌ام که با من کمک و مساعدت کنند تا بتوانم خرجهای این وزارت را بیک‌خوب بگردانم. اکنون چندیست کمیسیون رأی خود را داده ولی در چاه و یل خود فرو رفته است. از این مذاکرات بیش از دو روز نگذشت که روزنامه ایران هم مطالبی نوشت و حکم از کیف درآمد و نتیجه این شد که رؤساء و مدیران محکوم از کار خارج شوند و از حقوق من هم یک تکت آن‌همه برای چند روز بیشتر کسر نکنند، چونکه من هم بصورت دیگری از کار خارج گردیدم که خوب است در این باب نیز شرحی بنگارم.

محتاج بذکر نیست که هر قدر آلمان روی شکست میرفت احساسات ملی در ایران ضعیف تر میشد و دولت انگلیس سعی مینمود بهر طریق که ممکن بود از سیاست خود در ایران تقویت کند. دولت هائی آمدند و رفتند و از هر یک آنقدر استفاده نمود تا رجال مطلوب خود را زمامدار نمود.

صبح یکی از روزها که پنجشنبه بود مستوفی الممالک مرا خواست و اظهار نمود که مخالفین دولت از ایجاد هرگونه مشکلات و کارشکنی مضایقه ندارند. وضع نان خوب نیست و همه روز عده‌ای از بین میروند. دولت هم نمی تواند برای مردم کاری بکند، این است که ناچارم آبروی خود را حفظ کنم و از کار کناره نعلیم.

گفتم مطلب همین است که بآن توجه کرده‌اید و غیر از کناره‌جویی هم چاره ندارید. نه پون است نه وسایل موتوری که ما بتوانیم از نقاط دور دست مخصوصاً از سیستان که در آن سال محصول خوب آمده و غله همیشه در آنجا ارزان بود جنس وارد کنیم که پس از مدتی مذاکره و سنجش اوضاع مخصوصاً راجع بامور مالی تصمیم گرفت در هیئت دولت موضوع را طرح کند و تصمیم باستعفا بگیرد. عصر همان روز به فرح آباد رفت و استعفای خود را بشاه تقدیم نمود و چون غیر از جریده‌ی ایران روزنامه دیگری منتشر نمیشد و روزهای جمعه هم جریده‌ی مزبور تعطیل بود از این استعفا کمتر کسی اطلاع حاصل نمود.

شبه صبح از فرح آباد ابلاغ شد که معاونین در مقر هیئت وزیران بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد که ما همگی در آنجا بکار مشغول شدیم و چیزی نگذشت که خبر رسید عده‌ای مسلح گلمسته‌های مسجد شاه را برای سنگر تصرف کرده‌اند. سپس دستجات مخالف هر کدام از این نظر که پنخست وزیر توهین کنند بمقر هیئت وزیران آمدند و ضوئی نکشید که شخصیت‌های مخالف دولت نیز از علماء و وزرای سابق و بعضی از داوطلبان ریاست وزراء همگی در عمارت گالاری که مقر هیئت وزیران بود جمع شدند و چون بعد از استعفای دولت دیگر جا نداشت بر علیه آن سخنی ایراد کنند فقط راجع بکمبود نان کارکنان مطبوعه‌ی روزنامه «رعد» متعلق بسید ضیاءالدین طباطبائی مطالبی گفتند که قرار شد همه روزه شصت من نان بآنها داده شود و بدین طریق موضوع خاتمه یافت. همه رفتند و جمعیت‌ها متفرق شدند و روز بعد صمصام السلطنه بریاست دولت منصوب گردید.

وزیر مالیه دولت صمصام همان کس بود که در کابینه‌ی وثوق الدوله قرارداد اجاره‌ی تحدید تریاک را امضا کرده بود و بعد از استعفای عین الدوله هم برؤسای ادارات وزارت مالیه با تلفن گفته بود دعوت‌مرا برای تشکیل مجلس مشاوره‌ی عالی نپذیرند و

روزی که جلسه میبایست تشکیل شود حضور بهم نرسانند. وزیرری هم که صورت مجلس کمیسیون رؤساء و مدیران وزارت مالیه را با مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و قبل از تشکیل دولت مصمصام این دو وزیر مخالف بودند هر دو عضو دولت شدند و برای پیشرفت کار دست از مخالف کشیدند که بجهت مزبور میخواستیم دیگر در وزارتخانه حاضر نشوم، ولی بنخود میگفتم که مخالفینم خواهند گفت اگر از کار کناره جویی نمیکنم این وزراء هم نمی توانستند مرا از کار بردارند و ضرری متوجه دولت نمیشد. این بود که تصمیم گرفتم باز چند روز بکار ادامه دهم و بیینم وضعیت چگونه میشود که از حسین علاء وزیر فواید عامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع بدهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره جویی کنید بهتر است که تکلیف از من ساقط شد و بعضی ها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند نامه را بآنها نشان دادم، این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه.

\*\*\*

### توضیح

اسامی وزیران مالیه در کابینه های مورد ذکر چنین است:

(۱) در دولت وثوق الدوله مشارالملک

(۲) در دولت علاء السلطنه محتشم الماطنه و بعد ممتاز الدوله

(۳) در دولت عین الدوله مشارالملک

(۴) در دولت مستوفی الممالک مخبرالملک و بعد مشارالسلطنه

(۵) در دولت مصمصام السلطنه مشارالملک

## عضویت من در جمعیت دموکرات ضدتشیلی

پس از کناره گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضدتشیلی رسید که بعضویت آن انتخاب شده بودم. توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند عده ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد حزب با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که برخلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر میبرند از اتخاذ هرگونه تصمیمی بنام حزب خودداری شود. در صورتیکه عده ای دیگر را عقیده این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نمیبایست حزب را از فعالیت های سیاسی باز بدارد و بتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دو نظر که با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضاء که نمیخواستند بنام حزب کاری بشود به دموکرات ضدتشیلی مشتهر گردند و بهر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر میشد در جرائد مسلکی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشانده ی خارجی و از نظر اجرای یک سیاستی تمام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه ی دامنه داری را شروع نمایند.

تشکیل دولت وثوق طبق نقشه هائی بود که چندماه قبل از تصدی او بکار ترسیب شده بود و بواسطه تلقین عمال سیاست خارجی در خود دولت ها و در خارج اجرا میگردد. از این چه بهتر که دولت های مورد اعتماد جامعه کاری بکنند و برای تشکیل دولت مطلوب سیاست خارجی و کارهای اوزمینه هائی که لازم بود حاضر نمایند. زمینه ی اول این بود: روزنامه ی «رعد» بمستوفی رئیس دولت بد نوشت و توهین کرد ولی بجای عفو و اغماض و یا توقیف همان یک روزنامه بعضی از وزراء چنین اظهار نظر کنند که توقیف

یک روزنامه مخالف بیطرفی است و بهتر آن است که تمام جراید توقیف شوند و غیر از روزنامه‌ی «ایران» که با کمک دولت منتشر میشد و یک جریده‌ی نیم‌رسمی بود روزنامه‌های دیگر تمام در محاق تعطیل درآیند.

من در هیئت وزیران بودم که صبا مدیر روزنامه‌ی «سناره ایران» از وزیر کشور درخواست نمود شماره‌ی اخیر آن را که حروفش چیده شده بود منتشر کند که مورد موافقت قرار نگرفت و تا آنوقت غیر از زمان محمدعلی شاه آن هم بعد از بهاران مجلس سابقه نداشت که دولت از انتشار تمام جرائد جلوگیری کند. با این حال این تصمیم در افکار زیاد تأثیر بد ننمود، چونکه عده‌ای از جرائد از هرگونه توهین باشخاص از مرده و زنده خودداری نداشتند و جامعه از طرز رفتار این جرائد ناراضی بود و شخص مستوفی الممالک هم که مورد اعتماد جامعه بود دولت او هر چه میکرد مردم از نظر بد تلقی نمی‌کردند.

\*\*\*

صمصام السلطنه هم که مردی وطن پرست بود با پیشنهاد برقراری حکومت نظامی از این نظر که تا افتتاح دوره‌ی چهارم تقنیه دوام کند موافقت نمود. دیگر نه روزنامه‌ای بود که افکار جامعه را منتشر کند نه آزادی و اجتماعی که مردم بتوانند از اعمال دولت انتقاد نمایند. قانون حکومت نظامی که مجلس دوم آن را برای حمایت از مشروطیت تصویب کرده بود بر علیه آزادی و مشروطه بکار رفت و بقول معروف در حکم مرغی فرار گرفت که در عروسی و عزا هر دو آن را مصرف کنند و یا در حکم طپانچه‌ای که دوست و دشمن هر دو از آن استفاده نمایند. دولت متکی با افکار عمومی آن را بر علیه عمال بیگانه و دولت‌های دست‌نشانده‌ی سیاست خارجی آن را بر علیه آزادی بکار برند و هر کدام بمنظور خاصی از آن حسن استفاده یا سوء استفاده نمایند.

\*\*\*

اگر بواسطه‌ی توقیف جرائد و منع اجتماعات نتوانستند با دولت صمصام مبارزه کنند برای تشکیل یک دولت متکی سیاست خارجی راه مسدود نبود، همچنانکه احمدشاه هم با صدور یک دستخط وثوق الدوله را بریاست وزراء نصب و صمصام را عزل نمود و تا انعقاد قرارداد از کاری که برخلاف قانون اساسی کرده بود منصرف نشد. ولی بعد که توجه نمود اگر صمصام را عزل نکرده بود از انعقاد قرارداد مسئولیتی متوجه او نشده بود میخواست از هر فرصتی که پیش آید استفاده کند و این لکه‌ی ننگ را از دامن خود بزداید و آن وقتی بود که شاه را برای تأیید قرارداد بلندن بردند و برای این کار مجلسی بر پا کردند ولی با تمام اصراری که وزیر خارجه و تهدیدی که نایب السلطنه‌ی سابق برای تأیید آن نمود حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن اسم ببرد، یا در این باره حرفی بزند.

من آنوقت در سوئیس بودم و از شخص مطلعی شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند شاه زیربار نرفت و گفت از من دعوتی کرده‌اند باید تشکر کنم، صحبت از قراردادی که تمام مجلس آن را تصویب نکند معتبر نیست مورد ندارد و این مقاومت منفی سبب شد که مردم وطنپرست در مملکت بشاه تأسی کنند و آن قدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بنماید. خلاصه اینکه شاه بواسطه‌ی مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت.

بعد از تشکیل دولت وثوق تنها نه موافقین دولت صمصام بلکه مخالفین آن هم که تصور مینمودند از تشکیل دولت وثوق خطرانی متوجه مملکت میشود با آن مخالف شدند و یکی از روزها که صمصام السلطنه بخانه‌ی من آمد ابتدا بساکن و قبل از هر صحبتی گفت عجب شکری خوردم که شهر را نظامی کردم. گفتم صحیح است که خندیدید. سپس اظهار نمود نه روزنامه‌ای هست که مردم اظهار کنند نه آزادی که در یک جا جمع شوند و نسبت باوضاع ابراز عقیده نمایند. این است که تصمیم گرفته‌ایم مجلس روضه‌ای بر پا کنیم و بدین وسیله خطرانی که متوجه مملکت میشود گوشزد نماییم.

روضه در مسجد شیخ عبدالحسین معروف بمسجد آذربایجانها سرگرفت و از همه جا جمعیت هجوم کرد و هرکس میخواست وزیر یا رئیس دولت بشود آنجای آمد. وعاظ هم آنچه لازم بود میگفتند و از سوابق سیاسی رئیس دولت مردم را برحذر مینمودند و چیزی نمانده بود ایام عزاداری تمام شود که رئیس دولت در فرح آباد بشاه شکایت نمود و او را باستعفای خود تهدید کرد و همین که بشهر رسید دستور داد چادر را بپندازند و مردمی را که برای استماع ذکر مصیبت جمع شده بودند متفرق کنند که از همانجا عده‌ای بخانه‌ی صمصام السلطنه رفتند و بعضی‌ها هم در فرح آباد تحصن اختیار کردند و این تظاهرات چند روز و چند شب ادامه داشت تا اینکه از هر دو جا بدون اخذ نتیجه متفرق شدند و عده‌ای از مخالفین دولت من جمله میرزا تقی خان پیتش آق اولی و کمال السلطان صبا مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران را که با من ارتباط داشتند دستگیر و بقزوین تبعید نمودند.



قبل از تشکیل دولت وثوق سلطان العلماء بروجردی وکیل دوره‌ی چهارم تقنیه بخانه‌ی من آمد و گفت عنقریب دولت او تشکیل میشود، چنانچه مایل باشید در این دولت شرکت کنید یکی از پست‌های وزارتی را برای شما حفظ کند که از نظر مخالفت مرا می‌عذر خواستم. چیزی نگذشت که اداره‌ی تشخیص عایدات آتش گرفت و این

کار عنوانی شد که وزیر مالیہ خانہ ی من بیاید و مرا برای تشکیل مجدد آن اداره و جلوگیری از خسارت دولت دعوت کنند که چون تمیخ خواستم در آن دولت کاری قبول کنم موافقت خود را موکول باستخاره نمودم. ولی عصر آن روز که وزراء بفرح آباد رفتند بعرض شاه رسانیدند و مرا در مقابل کاری انجام شده قرار دادند که چون در حدود پنج سال بود دو فرزندم در اروپا بودند و ندیده بودم از قبول کار معذرت طلبیدم. از ایران رفتم و متجاوز از یک سال در سوئیس بسر بردم.

## سفر سوم من بارو پا و مراجعتم از طریق بوشهر بایران

تصمیم مسافرتم سبب شد که ابوالفضل میرزا عضدالسلطان شوهر خواهرم (اکنون سناتور عضد) برای دیدار فرزندان خود که قبل از جنگ آنها را در خانواده هائی گذاشته بودم با من همسفر شود. بعد شعاع السلطنه هم تلفن نمود در مسافرت با هم باشیم که عده مسافرین با دختر وی و ابوالحسن دیبا برادرم به پنج نفر رسید.

در آنوقت سیاست خارجی با دولت وثوق کمک میکرد. ویژه مرتباً ۲۶۰ هزار تومان بدولت وام میداد که تأخیر پرداخت حقوق موجب عدم رضایت صاحبان حقوق نشود و دولت بتواند افکار جامعه را جلب کند و خود را برای اجرای سیاست خارجی مجهز نماید و همچنین برای ارضای جماعتی دولت تصمیم گرفت هر کس حقوقی داشت که میخواست واگذار کند آن را در ازای پرداخت چهار برابر وجه نقد خریداری نماید و این همان حقوقاتی بود که مجلس اول یا عیلتی از آن کسر نموده و یا تعام را ابقاء کرده بود ولی نظر باینکه وضعیت مالی مملکت رضایت بخش نبود دولت بیش از ۵۰٪ نمیدادند و احتمال میرفت که باز از این هم تنزل بکنند و یا از بین برود که من نیز ۱۲۰۰ تومان حقوق خود را که بیش از ۶۰۰ تومان عایدم نمیشد در ازای ۴۸۰۰ تومان بدولت واگذار کردم که ۲۸۰۰ تومان بقروضم رسید و ۲۰۰۰ دیگر را که آنوقت در حدود ۲۰ هزار فرانک سوئیس بود برای مخارج مسافرتم بارو پا تخصیص دادم.

\*\*\*

بقاء الملک برادر حسین سمعی ادیب السلطنه که در سال اول جنگ از ایران مهاجرت و در اسلامبول اقامت نمود از من تقاضا نمود معادل یک هزار تومان منات روسی با خود ببرم و در اسلامبول بادیب السلطنه تسلیم کنم و در جواب سؤال من چرا ارزشمائی که داد و ستد میشود تهیه نمیکنید و مناتی که از رواج افتاده است میفرستید اظهار نمود اکنون صد منات در طهران سه تومان ارزش دارد در صورتیکه در اسلامبول در حدود ده



تومان معامله می شود و یک هزار تومان منافی که شما بپسندید کار سه هزار تومان را خواهد کرد. گفتم اگر منافعها در راه سرقت شود با من چگونه معامله خواهند کرد؟ گفتم اگر شما چنین اظهاری بکنید کسی از شما چیزی مطالبه نخواهد نمود و در همین زمینه نوشته‌ای بمن سپرد. من هم دو هزار تومان خود را منافع خریدم که در اسلامبول بفرانک سوئیس تبدیل کنم که از حسن اتفاق هیچکدام در عرض راه سرقت نشد و سالم بمقصد رسید.

\*\*\*

در قزوین بهر وسیله که بود پیش و صبا را در خانه‌ای که دولت آنها را توقیف کرده بود دیدم.

در عرشه‌ی کشتی هم که از پهلوی بساد کوبه میرفتیم نوائی تیرالسلطان را که جزء تبعید شدگان بقزوین بود ملاقات نمودم.

تیرالسلطان یکی از اشخاص وطنپرست بود که روزنامه «صدای ایران» را منتشر میکرد و نظر باینکه یا یکی از متهمین وزارت مالیه دوستی داشت موقعی که محاکمه آنها در جریان بود با من روابطی نداشت. ولی بعد که دولت وثوق تشکیل شد همه با هم مربوط شدیم و در طهران و اروپا همکاری کردیم. او در پاریس و من در سوئیس از مخالفین سرسخت قرارداد بودیم و اعتراضات خود را بجامعه ملل تقدیم نمودیم.

\*\*\*

نظر باینکه در جریان جنگ مشکلاتی برای مسافرت ایجاد شده بود توقف ما در باد کوبه و تغلیس و باطوم برای بدست آوردن جا در راه آهن و کشتی هر کدام در حدود ده روز طول کشید و ظرف این مدت منافع در اسلامبول تنزلی کرد. منافعها را که بادیب السلطنه دادم تصور میکردم بقدر دوهزار تومان خوشوقت شود. آنها را گرفت و چیزی هم نگفت و مثل این بود که ناراضی است و ناچار شدم علت را سؤال کنم. گفتم آتوقت که بقاء الملک از شما خواهش کرده بود منافع در اسلامبول سه برابر ارزش طهران معامله میشد ولی اکنون بیش از همان هزار تومان عاید من نخواهد شد و من از این جهت که شما را زحمت داده‌ام بسی متأسفم و حاق مطلب این بود که گفتم، چونکه با خود من هم در اسلامبول کسی بیش از این معامله ننمود.

\*\*\*

شعاع السلطنه و عضد السلطان بدیدن محمد علی میرزا برادر خود رفتند و مجلس عقدی هم برای وصلتی که بین محمد علی میرزا و شعاع السلطنه صورت میگرفت منعقد کردند. ولی من بدیدن شاه مخلوع نرفتم. تا یکی از روزها احتشام السلطنه سفیر کبیر با من مذاکره نمود و بطور مصلحت دانست بدیدن او بروم که با تعیین وقت این کار شد و

صحبت در اطراف مخالفت هائی دور زد که شاه با آزادیخواهان و مشروطه طلبان کرده بود.

\*\*\*

توقف ما در اسلامبول نیز چند روز طول کشید تا یک کشتی فرانسوی که در جنگ مورد اصابت قرار گرفته بود با اسلامبول رسید و توانستیم بمقصد رومانی حرکت کنیم و از آنجا با راه آهن مسافرت خود را ادامه دهیم و چون اولین دسته مسافری بودیم که بعد از اعلان آتش بس از ترکیه به «کنستانزا» رسیدیم چند ساعت در کشتی ماندیم تا فلگرافی که از اسلامبول راجع ب ورود ما مخابره کرده بودند رسید و اجازه دادند از کشتی خارج شویم.

\*\*\*

راه آهن کنستانزا — بخارست بقدر مسافرین جا نداشت که من و عده ای از مسافران از نردبان واگون بالا رفتیم و قسمت زیادی از خط سیر را روی سقف بسر بردیم. شعاع السلطنه باز از این نظر که عموی پادشاه است و مأمورین رسمی باید وسایل حرکت او را فراهم کنند میخواست چند روز ما را در بخارست معطل کند که بخواهش من از این کار صرف نظر کرد. گذرنامه خود و دخترش را بمن داد که مثل گذرنامه ی خودم جریان رسمی را طی نمود.

قونسول ایران در بخارست که از قیوم یهود بود و این خدمت افتخاری را برای استفادات دیگری مینمود از وزیرای تذکری عضدومن برای ورود بسوئیس خودداری نمود و گفت پسر خود من هم که میخواست برای تحصیل بسوئیس برود فریب چهل روز طول کشید تا اجازه ی ورودش از آنجا رسید. گفتم چون ما نمیتوانیم در این جا یا انتظار صدور اجازه بمانیم تذکری ما را هم مثل سایر گذرنامه ها برای پاریس ویزا کنید که این کار شد و توقف ما در آنجا بیش از دو روز طول نکشید و از مالکی که قبل از جنگ بآن صورت وجود نداشت گذشتیم و هنوز مسافتی مانده بود که بخاک سوئیس برسیم باز رسانی از آن دولت وارد راه آهن شدند و پس از ملاحظه ی گذرنامه ها بهر یک از مسافرین کارت هائی برای آنچه از خواربار درین کشور جیره بندی شده بود دادند. ولی بعضد و من از این جهت که اجازه ورود نداشتیم داده نشد و در جواب سؤال من چنانچه در ایستگاه لوزان پیاده شویم مشمول چه مجازاتی میشویم گفتند پلیس شما را خارج خواهد نمود گفتیم این که چیزی نیست و ما پیاده میشویم.

سپس یکی از آنها ما را زیر نظر گرفت که ببیند چه طریقی اتخاذ میکنیم و همینکه ترفن بایستگاه لوزان رسید و دید که ما در شرف پیاده شدنیم گفت تذکری ما را

بدهید و بعد پیاده شوید. گفتم چقدر کار ما سهولت شد. این هم گذرنامه‌ها. سپس گفت چون کارت جیره‌بندی ندارید چه می‌کنید؟ گفتم مشکل بزرگ ما با تسلیم گذرنامه حل شد. این مشکل هم با دادن پول حل خواهد شد. گفت معلوم می‌شود که شما سابقاً در سوئیس بوده‌اید. گفتند بلی سوئیس برای من مثل یک وطن ثانوی است که از این حرف بدش نیامد. دستی بمن داد و ما پیاده شدیم.

و اما راجع با اجازه‌ی اقامت چون در هونل اعلان شده بود که هر مسافری باید پس از ۲۴ ساعت توقف جواز اقامت خود را ارائه دهد همه روز قبل از انقضای مدت جا عوض می‌کردیم تا در نتیجه‌ی اقدامات امیر سهام‌الدین غفاری ذکاء الدوله وزیر مختار ایران در سوئیس اداره‌ی پلیس بیگانگان جواز اقامت ما را صادر نمود و توقف ما در آنجا طبق مقررات درآمد.

•••

من همیشه در این فکر بودم اگر روزی نتوانم در ایران بوطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آنجا کارآموزی کرده تصدیق‌نامه‌ی وکالت گرفتم و چون استفاده‌ی از این شغل موکول به تحصیل تابعیت بود درخواست تابعیت نمودم که شرح آن در فصل سیزدهم گذشت. منی توقیف در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم ناتمام بماند و بواسطه‌ی پیش آمد جنگ عده‌ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کنند و دولت نیز برای احتراز از هرگونه مشکلات مدت اقامت سه سال را که یکی از شرایط قانون سابق بود به ده‌سال افزایش دهد تا کمتر بتوانند درخواست تابعیت نمایند و چون مدت اقامت من در سوئیس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم.

در آنجا بودم که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف بقرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتم در سوئیس اقامت کنم و بکار تجارت پردازم. مقدار قلبی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود خریده بایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که یا پسر و دختر بزرگم که ده سال بود وطن خود را ندیده بودند بایران بیایم و بعد از تصفیه‌ی کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم بقصد مراجعت بایران حرکت نمودم.

وروده در «میلان» تصادف نمود با خیر تصرف باد کوبه بدست کمونیستها. از آنجا به « » رفتم شاید بتوانم تذکره‌ی - را از خط هندوستان تحصیل کنم. من در دولت وزیر مختار که از دوستان قدیم من بود باین کار موفق نشد و چون مسافتی از راه طی شده بود بمسافرت ادامه دادم. در اسلامبول مشاور السالک انصاری سفیر کبیر ایران در کشتی

دیدم آمد و گفت گرچه از این طریق مسافرت خالی از اشکال نیست اکنون که مسافت زیادی طی شده خوب است ادامه دهید، شاید بتوانید مشکلاتی که هست حل نمائید.

در باطوم نیز بوسیله‌ی تلگراف از نبوی معزالدوله ژنرال قونسول ایران در تفلیس استفسار نمودم او هم همینطور اظهار نظر نمود و در تفلیس کسی را معرفی کرد که مرا بخاک ایران برساند و از هویت او همین بس که گفت این همان کسی است که شخصی را در جلوی همین قونسولگری بخاک کشید و چون من بهیچ چیز اهمیت نمیدادم جز اینکه خود را زودتر بایران برسانم و فرزنداتم را که هر دو در مسافرت ناخوش شده بودند مداوا نمایم از مسافرت با او امتناع نکردم و با هم بمحلی رفیقیم که از بعضی اشخاص برای تسهیلات در عبور توصیه‌هایی بگیرد. چند نفر آنجا بودند و معلوم بود که انجمن سری دارند. یکی از حضار از من راجع بروابطم با حیدر عمواوقلی سؤالی نمود. گفتم ایامی که او در ایران وارد می‌است شده بود من در اروپا تحصیل میکردم. از آنجا که بیاناتم صادقانه تلقی شد از دادن توصیه مضایقه نکردند و با راهنمای یهوئل آمدم که وسایل حرکت خود را فراهم کنیم. بعد از معاینه‌ی اشیاء و لوازم مسافرتم اظهار نمود پئی که در روی رود «کوروا» بود متفجر کرده‌اند و قبلی از رسیدن بروود مسافرتی باید از راه آهن پیاده شوند. مسافتی را پیاده بروند سپس با کرجی از رود بگذرند و باز مسافتی را طی کنند تا بتوانند با راه آهن دیگر مسافرت نمایند و حمل این اشیاء در این راه گذشته از اینکه خالی از اشکال نیست دست‌های خود را هم باید با دوده سیاه کنید تا شما را فردی سرمایه‌دار ندانند که چون طی چنین مسافرتی بادوناخوش کاری بسیار دشوار [بود] و بعد معلوم نبود سرنوشت ما چه خواهد بود از آن طریق صرف‌نظر کردم و از راهنما عذر خواستم و باین فکر افتادم که از طریق دیگری بمقصود برسم.

در آنوقت ممکن بود از دوراه دیگر بایرانی مسافرت کنند: یکی راه ایروان به تبریز و دیگری راه ولادی قفقاز به مشهدسر (بابل سرفعلی) که چون از طریق اول بواسطه‌ی نبودن وسایل خصوصاً با دو فرزند مریض مسافرتم عملی نبود متوجه راه دوم شدم. بدستور ژنرال قونسول اتوموبیلی تهیه نمودند که با پرداخت چهل هزار منات مرا به «پتروسکی» برساند و از آنجا از طریق دریا وارد بابل سر شسوم. ساعتی چند قبل از حرکت خیر رسید کمونیست‌ها «دربند» را تصرف کرده‌اند که از این طریق نیز مأیوس شدم و چون ناامنی در تفلیس رو به شدت میگذاشت از همدان خطی که آمده بودم بسویس مراجعت کردم.

از ورودم چیزی نگذشت گرافی از مشیرالدوله نخست‌وزیر رسید که مرا بوزارت عدلیه منصوب کرده بود. بد بهترین وسیله‌ای بود که میتواستم خود را بایران برسانم. برای رفع خستگی و بهبود حال فرزنداتم درخواست نمودم اجازه دهند پس از

چهل روز بایران حرکت کنم که مورد موافقت قرار گرفت و داشتن یک مقام رسمی سبب گردید که سفارت انگلیس بدون هیچ اشکال گذرنامه‌ی مرا از طریق هندوستان ویزا کند.

محمدعلی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوان عالی تمیز که در دولت وثوق بهضویت هیئت نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل تعیین شده و باروپا رفته بود و بعد از تصویب قرارداد تحت الحمایگی ایران باز در پاریس توقف کرده بود و با وزیر خارجه کار میکرد بدینتم آمد. نظر باینکه تصور کرده بود رانی که راجع بمحکومیت من در محاکمه‌ی رؤساء و مدیران وزارت مالیه داده بود سبب شود ریاست او را در دیوان مزبور حفظ نکنم از من دعوتی در «بوادوبولن» بشام کرده، سپس تقاضا نمود مقامش کماکان محفوظ بماند که من موافقت کردم.

از ماریسی با یک کشتی که پانزده روز بعد به «بمبائی» میرسید حرکت کردم و از بحر احمر که میگذشتم یک شب پس از صرف شام «سرپرسی کاکس» همان وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده بود و سمت کمیسر عالی انگلیس بغداد میرفت خود را بمن نزدیک نمود و بعد از مُعارفه سؤال کرد چند روز در «بمبائی» میمانم و بعد بکدام یک از بنادر خلیج فارس وارد میشوم. گفته توقف من در بمبائی زیاد نخواهد بود و ما بلم در بصره پیاده شوم و از آنجا با راه آهن بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیت آن هر دو مطلع نماید.

شب دیگر باز پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت تحقیقاتم باین نتیجه رسید که راه آهن بغداد را اعراب خراب کرده اند و اکنون از این خط نمی توان عبور نمود. گفتم در اینصورت ناچارم در یکی از بنادر ایران شاید بوشهر پیاده شوم که نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر بندر ایران است» که من هیچ نگفتم و از او جدا شدم.

توقف من در بمبائی همانقدر ضول کشید که از فرمانفرما والی فارس بوسیله تلگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتوموبیل و استخدام یک شوfer هندی با یکی از کشتی های خط بمبائی - خلیج فارس حرکت نمودم.

در بوشهر میرزا امداآنه خان اسفندیاری یمن الممالک کارگزار از من پذیرائی نمود و تا شیراز هم مرا بدرقه کرد.

از محمدتقی خان مؤید الملک دوست قدیم تلگرافی رسید و مرا در شیراز بیخانه‌ی خود دعوت نمود که خود بآنجا رقوم و فرزندانم را بیخانه‌ی فرمانفرما فرستادم.

## انتصابم بایالت فارس

ورودم بشیراز تصادف نمود با قاضی هائی که در بعضی از نقاط فارس مخصوصاً خط آباد - شیراز بروز کرده، فرمانفرما هم استعفا داده بود و دولت این مأموریت را بهر کس تکلیف مینمود چون برای برقراری امنیت پول و استعداد میخواست والی فارس هنوز تعیین نشده بود.

نه مردم میخواستند کسی بفارس برود که از رویه‌ی ولات سابق پیروی کند نه سیاست خارجی میخواست در آنوقت که تبلیغات کمونیستی رو به شدت میگذاشت مردم ناراضی شوند. منتقدین هم که میدانستند هر کس از طهران اعزام شود بضرر عموم تمام خواهد شد از تمام طبقات و احزاب و دستجات بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او بمن تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم. سپس بخانه‌ی مؤبدالملک آمدند و با من وارد مذاکره شدند و مرا بتوقف در شیراز و قبول این خدمت تشویق نمودند و خلاصه‌ی بیاناتشان این بود حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است چنانچه وزارت من یکسال دوام کند بیش از نه هزار تومان بمن نخواهد رسید ولی در فارس میتوانم یکصد و چهل هزار تومان در سال استفاده نمایم بدینقرار:

- |   |              |
|---|--------------|
| (۱) حقوق دولت یکماهه ۶ هزار تومان در یکسال                  | ۷۲۰۰۰ تومان  |
| (۲) از قوام الملک یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال              | ۲۴۰۰۰ تومان  |
| (۳) از صولت الدوله سردار عشاير یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال | ۲۴۰۰۰ تومان  |
| (۴) از نصیرالملک بابت عوائد مشرفه در یکسال                  | ۲۰۰۰۰ تومان  |
|   | ۱۴۰۰۰۰ تومان |

که چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه‌ی من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمیخواهید بشما چیزی نمیدهیم. گفتم مقصود این

است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق میکند که وجهی بدهند ولی شما بمن چیزی ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی بمن بدهند. این بود که بدولت تلگراف کردم اگر رجال مشفق بعهد خود وفا کنند من نه پول میخواهم نه قوا و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دوهزار تومان در هر ماه آن هم برای مخارج شاه و تاهار و پذیرایی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کند و بعهدی که کرده اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که بر علیه مردم قوا بکار برسم آنوقت استعفا میدهم و دولت هر کس را خواست باین سمت تعیین نماید.

در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمود و من بکار شروع کردم و در همه جا امنیت برقرار شد. اموال پرنس ارفع الدوله نماینده ایران در جامعه ملل که از خط فارس بارو پا میرفت و قبل از تصدی من درآباده بعضی از افراد ایل قشقائی بغارت برده بودند و پسر ارباب کیخسرو را هم که بزم تحصیل یا پرنس حرکت کرده بود بقتل رسانیدند تمام از سارقین مسترد و بمصاحب مال تحویل گردید.

نظر باینکه علت موجد دولت بیرنیا این بود که بعد از دولت وثوق دولتی روی کار بیاید که مورد توجه مردم باشد و تبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند ولی علت بقیه نداشت، چه سیاست های خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن پرستی آنان نباشند و یا اشخاصی کار میکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند مشیرالدوله از کار کناره جویی نمود. سپه دار (سردار منصور) دولت محلل دیگری بجهات دیگر (۱) تشکیل داد که من هیچ تصور نمیکردم بتوانم با آن دولت همکاری کنم و در صدد بودم که استعفا دهم ولی رئیس دولت مرا بمساعدتهای خود امیدوار کرد.

۰ ۰ ۰

برقراری امنیت ایجاب مینمود که دولت الدوله سردار عشایر بریاست ایل قشقائی منصوب شود. سلف من نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان درخواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود انتصابش بریاست ایل صورت نگرفته بود و چون نخست وزیر سپه دار تصور کرده بود این کار بدون سود انجام نشده مجوز. آرا از من پرسید که گفتم عمل مأموران باید با قانون یا آئین نامه و در نبودن هیچکدام با اوراق تطبیق کند. نظر باینکه برای این انتصاب نه قانونی هست نه نظامنامه و طبق سابقه هم این کار همیشه با نظر والی صورت گرفته است. من او را باین سمت نصب کرده ام و غیره از یکصد و پنجاه تومان که بذقرا ایالتی داده دیگر بهیچکس بیرون نروند. - که دولت تلگراف نمود و از من معذرت خواست.

(۱) یکی از جهات بیعالی نخست وزیر بود که برای کیدت زینیه فراهم کرد.

از متعهدین فقط یک نفر وفا به عهد نمود و موضوع خلف عهد او هم این بود که زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و از هر دهی از دهستان اطراف شهر برای حمل زغال از «کوهمره» بشیراز الاغ میگرفتند که چون تعداد الاغ بیش از عده‌ی مورد احتیاج بود از صاحب هر الاغ یک تومان میگرفتند که مال او را از حمل زغال معاف کنند. این کار هم برخلاف منطوق و هم برخلاف عدالت بود. برخلاف منطوق از این جهت که علت نداشت ساکنین دهات برای ساکنین شهر زغال حمل کنند. برخلاف عدالت از این جهت که متصدیان کار زغال را بفروشتند و از کرایه آن سوءاستفاده نمایند. نظر باینکه در آن جنگ قسمت عمده‌ی کالای خارجی از طریق بوشهر وارد کشور میگردید چنین قرار شد هر دسته مکاری که از بوشهر بشیراز رسید سه روز کار خود را تعطیل کند و یکبار از کوهمره بشهر زغال حمل نموده کرایه آن را بنرخ عادی و معمول دریافت نمایند. این کار بصورت منظمی درآمد و موجب رضایت همه گردید چوتکه خریدار بیش از قیمت زغال بنرخ محل و کرایه مکاری چیزی تمیپرداخت و از صاحبان مال هم که شغلشان کرایه کشی نبود نه پول گرفته میشد نه الاغ.

برحسب اتفاق یکی از خانواده‌های متغلبشهر تقاضا نمود عده‌ای مال متعلق بیک مکاری از حمل زغال معاف شود و علت این بود که در جریان جنگ اول جهانی و چندی هم پس از خاتمه‌ی جنگ بعضی از کالاهای خارجی در ایران کمیاب شده و قیمتشان بسیار بالا رفته بود و هر مال التجاره‌ای که زودتر بمقصد میرسید نفع سرشاری عاید صاحب مال میگردید که من با این تبعیض موافقت ننمودم و روز بعد که صورت عالیهائی را که برای حمل زغال فرستاده بودند دیدم معلوم شد آن دسته مکاری را نایب الایاله بخواهش آن خانواده از حمل زغال معاف کرده است که بار خود را باصفهان حمل کنند و از تسریع ورود مال التجاره بمقصد نفع سرشاری عاید صاحب مال نمایند. این بود که تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکت فراهم شد بظهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب الایاله را با خود آوردند که عهد نمود دیگر کاری برخلاف مقررات نکنند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تا من متصدی کار بودم هیچ نشیدم که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات بدون استثناء با نظریات من موافقت میکردند و در پیشرفت امور ایالتی از هرگونه مساعدت خودداری نمیکردند. این بود جریان سیاست داخلی.

واقعا تماس من با مأمورین سیاست خارجی که آنوقت منحصر بود بمأمورین دولت انگلیس از اواسط مهرماه ۱۲۹۹ که من باین خدمت منصوب شدم تا ۳ فروردین



۱۳۰۰ که شاه استعفا را قبول نمود با سه نفر از مأمورین انگلیس در آن ایالت کار کردم که بد نیست طرز رفتار هر یک از آنها را نسبت بخود بطور اختصار شرح دهم:

(۱) بعد از اتصابم بایالت فارس مازور «وور» قونسول انگلیس بدیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد مردم فارس از پلیس جنوب متفرند و ما نمیدانیم چه تمهیدی بکار ببریم که از این تنفر بکاهیم و باز پس از چند روز که از تصدی من گذشت آمد و گفت پلیس جنوب را مأمور کرده ایم آن عده از خوانین تنگستانی را که موجب عدم نظم و امنیت میشوند تنیه کنند که بی اختیار حالم تغیر نمود و چنین استنباط کرد که این تغیر حال بواسطه بیاناتی بود که او کرده است و در جواب سؤال او که چرا حالم تغیر نمود گفتم این بیانات را هر کس می شنید حالش از این هم بدتر میشد.

مگر نبود که جلسه قبل شما گفتید مردم فارس از پلیس جنوب متفرند و باید کاری کنیم از این تنفر بکاهیم. اکنون میخواهید آن را مأمور تنبیه عده ای از هموطنان خود بکنید و بر انزجار مردم بیفزائید. هنوز فراموش نشده که قتل شیخ حسین خان چاه کوتاهی را که نسبت یکی از عمال انگلیس دادند مردم طهران در نقاط عدیده مجلس ختم گذاشتند و او را مثل یکی از شهدای وطن شناختند؟ از این بیانات مقصودم این نیست که بخواهم تنگستانیها را از نسبتی که بآنها عیدید میرا کنم، بلکه میخواهم این تذکر را بدهم که دخالت پلیس جنوب سبب خواهد شد که مردم بر تنفر خود بیفزایند و این کار بر علیه خودتان تمام میشود.

و اما آنچه راجع بشخص من است در اموری که مربوط باپالت است شما نمیبایست دخالت کنید. از ناامنی راه باید بمن شکایت نمائید تا من بوظیفه ی خود عمل کنم. اکنون که میخواهید برخلاف رویه عمل کنید بگذارید من از خاک فارس بروم آنوقت هر طور میخواهید بفرمائید که بعد از خاتمه ی این بیانات قونسول از جای خود برخاست. بمن دست داد و گفت از نصایحی که بمن کرده اید متشکرم و خواهانم شما بوظایف خود عمل کنید و از ما رفع نگرانی بنمائید که از آن جلسه چند روز بیشتر نگذشت که آمد و از من اظهار امتنان کرد.

(۲) مازر و ویر تغیر نمود مازر مید بقونسولگری شیراز مأمور شد و او یکی از مأموران انگلیس بود که بامن صد در صد موافقت نمود. چه هر دو دارای یک مرام بودیم. او اهل ایرلند بود و میخواست وطنش با آزادی و استقلال برسد و صوم هفتاد و چهار روزه ی «لورد مردوکرک» ایرلندی در ۱۹۲۰ از وقایعی است که در تاریخ آزادی و استقلال ملل ثبت شده و هیچوقت از آن محو نمیشود.

از مطلب قدری دور شدم و راجع باین مأمور وطنپرست بگویم که «مید» شخص

شرافتمندی بود که من نظیر او را کم دیده‌ام و تازوی که من متصدی این خدمت بودم ماژرید در شیراز بود و ما مثل دو برادر صمیمی بایران خدمت کردیم.

مأمورین سلفش از بعضی رؤساء و خوانین عشایر وجوهی برسم ودیعه برای تضمین امنیت گرفته بودند که هرگاه برخلاف عهد عمل کنند آن را ضبط نمایند، ولی ماژرید بمن مسترد نمود و گفت اینها باید در مقابل شما متعهد شوند که نمایندگی عالی مقام دولت در این ایالت هستید و اضافه نمود یکی از جهات ودیعه در قونسولگری این بود که صاحبان وجوه بقونسولگری اعتماد داشتند. اکنون که شما هم اعتماد دارند من سپرده‌ی آنها را بشما رد میکنم و جهات دیگری هم که سبب شده بود این وجوه در قونسولگری بمائد از نظر شخص من منتفی است و مورد ندارد.

(۳) تماس من با کننل «فریزر» رئیس پلیس جنوب - پلیس جنوب قشونی بود بعد از شش هزار نفر که دولت انگلیس در جنگ اول جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که بیش از نصف در فارس و بقیه در کرمان اقامت داشتند.

در دولت علاءالسلطنه که پیرنیا مشیرالدوله وزیر جنگ بود در یکی از اعیاد و روزهای گرم تابستان مقابل همین طالار آئینه‌ی سلطنت آباد که جلسات اولیه‌ی محاکمه من در آنجا تشکیل میشد سلام عام منعقد گردید و ژنرال «ساکس» رئیس پلیس جنوب هم آمد در جلوی صف صاحب‌منصبان وزارت جنگ قرار گرفت. چون شاه هنوز بطالار نیامده بود وزیر جنگ با شاه مذاکره کرد. شاه ژنرال ساکس را خواست و با او صحبت نمود و بعد که از حضور شاه رفت سلام منعقد شد و این کار در آن روز بسیار حسن تأثیر نمود.

روی این سابقه یکی از روزهای اول انتصابم که هنوز مفتاح رمزی از مرکز برایم فرستاده بود تلگراف زیر را بعین الممالک کارگزار بنادر جنوب یا رمز کارگزاری بعنوان رئیس دولت تهیه نمود.

«اداره‌ی پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است کتباً و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر میشوند. مستدعی است تکلیف تعیین فرمایند که روابط آنها از چه قرار باید باشد، شماره ۲۶۳۱ - ۱۹ میزان»<sup>۱</sup> که مخابره شد و چون جوابی از نخست‌وزیر نرسید اینطور صلاح دیدم که سلامهای رسمی را که آنوقت در هر یک از اعیاد مذهبی منعقد میشد موقوف کنم و روزهای عید بطور غیر رسمی در طالار بزرگ ایالتی از واردین پذیرائی نمایم و صاحب‌منصبان پلیس جنوب هم مثل

(۱) اصل این تلگراف و نوشته‌جات دیگر که در خانه بود روز ۲۸ مرداد از بین رفت. تلگراف مزبور و تلگرافهای دیگری که بعد از نظر خوانندگان میگذرد از همین سالنامه‌ی دنیا صفحه ۳۷ و صفحات بعد نقل شده است.

سازیرین می‌آمدند و من از آنها پذیرائی می‌کردم.

راجع به مکاتبات هم از رویه‌ای که فرمانفرما برقرار کرده بود پیروی کنم و هائزر ادیس میرزا فرزند یحیی میرزا ثقة السلطنه نماینده‌ی مجلس اول و افسر پلیس جنوب را که رابط بین ایالت و پلیس بود بهمین سمت باقی بگذارم که مطالب خود را بگوید و شفاهاً جواب گرفته بفرماندهی ابلاغ نماید و بدین طریق عمل میشد. کتلل فریزر هم که فرماندهی پلیس جنوب بود از همه بیشتر بزبان ما آشنا و روابطش با من بسیار صمیمانه بود. شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز - طهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هر کس این پیش آمد را بتوسی تعبیر میکرد، تا اینکه تلگراف متحدالمان شاه که ذیلاً نقل میشود بشیراز رسید.

از طهران بشیراز - شب ۶ حوت - حکام ایالات و ولایات - در نتیجه‌ی غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی تکلیفی عمومی و ترزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متاثر ساخته بود مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق و خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید ببحرانهای متوالی خاتمه دهیم. بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزری الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزری الیه مرحمت فرمودیم، شهر جمادی الآخر ۱۳۳۹. شاه

نظر باینکه نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمیدانستیم تلگراف زیر را بشاه مخابره نمودم.

ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بطهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی بوسبه تلگرافخانه‌ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارک میرساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث بی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نحواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکوم داشته هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق.

پس از این تلگراف بیانیه‌ی رئیس دولت و رئیس کل قواء رسید که در جراید روز منتشر گردید. سپس رئیس دولت تلگرافی بنخود من نمود که عیناً نقل میشود.

دهم حوت ۱۲۹۹ از طهران بشیراز - جناب آقای دکتر مصدق السلطنه والی

آگاهی یافته ام اکل از قفالتگراف تصدی مرا بشقل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید. این خیر باین جانب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی اطلاع و افق طهران را همانطور تصور کرده اید که قبلاً دیده اید و عیناً مشاهده کرده اید. نه چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدید تشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده‌ی اقتدار قشونی است بکسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی دهد و در لحظه‌ی واحد جان، مال، عائله، علاقه اشکال کنندگان بعنوان رهنه صداقت آنها در معرض تهدید گذارده میشود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع میسازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی از احوال فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری ناروا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت تیر و بندی لازم است وظیفه‌ی خود را ایفاء نمائید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمیتواند تردید کند، آنها فوراً تنبیه میشود.

من در اینجا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را بهیچ می شمارم. حضرتعالی نیز اگر میخواهید نماینده‌ی چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه‌ی مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بیغرض را مجالی شایسته بدست آمده است. زانستدویی برده همانطور که عادت من است بحضرتعالی سابقه میدهم که نسبت بشخص شما خوشبین و خیلی مایلم که از چون حضرتعالی شخص شایسته‌ای در اصلاحات فارس استفاده کنم و بطور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه‌ای از صمیمیت و صداقت من است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سوالات میشوند مصلحت نیست و موجب آن خودشان میشوند. امیدوارم بنام وطن و بنام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله‌ی بعید آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان را با احترام منافع ملی بمن اهداء نمائید. روش و منشور خودم را در بیانیه‌ای که امر داده‌ام بولایات مخایره کنند لامحاله ملاحظه و از عقاید این جانب آگاهی یافته اید - ریاست وزراء، سید ضیاء الدین

## طباطبائی.

باین تلگراف مطلقاً جواب ندادم و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید بشرح

ذیل:

ایالت جلیله فارس - برای اطلاع حضرتعالی اعلام میدارد بفرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه بظهران اعزام دارند - ۱۱ حوت. نمره ۱۴۰۱، سید ضیاء الدین طباطبائی ریاست وزراء

که در این تلگراف نام پلیس جنوب بقشون جنوب تبدیل شده و با گفته های دولت وطنی که آن را برسمیت شناخت یکلی منافات داشت و مردم بعدم صداقت آن گفته ها پی بردند و تصمیم با اعتراض و مخالفت گرفتند. بتدریج که اخبار ظهران میرسید بر مخالفت خود میافزودند.

نظر باینکه مخابرات حضوری وزیر فوائد عامه با نمایندگان متنفذین محل راجع بدستگیری من به نتیجه نرسید و گفته بودند از من که جز خدمت بمملکت چیزی ندیده اند چگونه میتوانند مرا دستگیر کنند پس بهتر این است بظهران احضارم کنند و هر طور صلاح میدانند آنجا یا من معامله نمایند (۱) کننل فریزر با من داخل مذاکره شد و بعنوان هواخواهی از شاه گفت چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا نمودید؟ که در جواب گفتم بشما مربوط نیست که چنین سؤالی بکنید. شاه مملکت بمن که والی این ایالتم دستخطی صادر نمود که چون موجب نا امنی و اغتشاش میشد آن را نه فقط اجراء نکردم بلکه انتشار هم نداده ام. بلافاصله گفت از سؤالی که کردم معذرت میطلبم، حق با شماست. من که یک صاحب منصب خارجی هستم تمیایست چنین سؤالی کرده باشم. حال اگر اجازه میفرمائید قدری دوستانه صحبت کنیم. گفتم با کمال میل حاضرم و بفرمائید.

کننل گفت آیا تصور میکنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم بهیچوجه. سپس گفت در اینصورت از دو حال خارج نیست یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده هائی را که داده است میتواند عملی کند و یا از کار کناره جوئی نمائید بگذارید هر چه در تمام مملکت میشود در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید بفرمائید که من از نظریات شما مطلع گردم.

(۱) این احساسات وقتی ابراز میشد که هنوز دولت بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانند

نسبت به نیک و بد اظهار نظر کنند.

نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود بسازم و مخالفتم سبب نشود که دیگران بمن تاسی کنند و نقشی سیاست خارجی را خنثی نمایند. این سلیقه‌ی انگلیس‌هاست که اول حداکثری میخواهند، چنانچه طرف با دلیل و برهان مخالفت نمود باز از خود او بهر حداقلی که ممکن باشد استفاده مینمایند و برای اثبات بی‌فرضی خودشان کوچکترین استفاده‌ی از اشخاص با عقیده و ایمان را بزرگترین استفاده‌ی از اشخاص سرسپرده و بی‌ایمان ترجیح میدهند (۱) و از کسان بی‌عقیده و بی‌ایمان وقتی میخواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم‌ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده باشد، و چون دید که من با دلیل و برهان حرف میزنم و حاضر نمیشوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچکترین موافقتی بکنم پس بهتر این بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره غیر از این نداشتم، چونکه پیشرفت نظریات من بسته باین بود که شاه استعفا مرا قبول نکند، همچنانکه در نهضت اخیر هم آزادی و استقلال حقیقی مملکت بسته باین بود که شاه مرا عزل نماید و دولت دیگری را بلافاصله روی کار نیاورد. بهمین جهت هم من به احمدشاه تلگراف کردم و بدولت استعفا ندادم. چنانچه با نظریات کتلل موافقت نمیکردم آنوقت بهر طریق که ممکن بود بدست بعضی از متنفذین محل و یا بوسیله‌ی پلیس جنوب مرابین عنوان که دستخط شاه را اجرا نکرده‌ام دستگیر میکردند و یک رستخیزی هم در شیراز برپا مینمودند. این بود که تلگراف ذیل را بخود شاه مخابره کردم.

«نظر بآثار پیش آمده‌ای محتمل الوقوع و کالت مزاجی که یغتنماً عارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع مینماید تا ورود آقای قوام‌الملک از ابوابجمعی خودشان بهر زحمتی باشد حوزه‌ی ایالتی را مراقبت مینماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود، ۱۶ حوت ۱۲۹۹، دکتر محمد مصدق».

و از مخابره‌ی این تلگراف دو نظر داشتم: یکی این بود که شاه باین جمله از تلگراف من «پیش آمده‌ای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفعتی است و بهمان مقاومت منفی که در مجلس شیافت لندن راجع بقرارداد نمود اکتفاء نکند و اگر میرود نام درختانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر اینکه تصور میشد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطنپرستی و فداکاری خودداری نکرده‌اند استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید و بهمین جهات هم دخالت خود را در امور تا

ورود قوام‌الملک بشیراز محرز نمودم. ولی این دو آرزو و انتظار بخود صورت تحقق نگرفت و جامه‌ی عمل نپوشید.

•••

هنوز بتلگراف من جوابی نرسیده و بیش از چند روز بآخر سال نمانده بود که مؤیدالشریعه یکی از علماء و ملاکین شیراز نزد من آمد و از پلیس جنوب شکایت کرد و گفت ملک مزروعی من را میخواهند میدان اسب‌دوانی قرار دهند که من بومیله‌ی مازرادریس میرزا کلنل فریزر را از شکایت او مطلع کردم و نتیجه گرفتم که بعد از خاتمه کار بتصدیق اهل خبره خسارت او را تأدیه کنند و تصور میکردم از این کار اظهار رضایت کند که گفت امسال با اقداماتی که شما کرده‌اید بمن وجهی میدهند ولی حق استفاده‌ی از این زمین را برای خود حفظ میکنند و سالهای بعد باستناد این سابقه چیزی بمن نخواهند داد که گفتم از یک حاکم مستعفی بیش از ساخته نیست و خوب است خودتان بفرمانده‌ی قشون مراجعه کنید و مقصودی که دلرید حاصل نمائید.

در جواب گفتم من بکسی امید ندارم و شکایتم را بدرگاه خدا میبرم و از جلسه خارج گزیدید. از این طرز بیان متأثر شدم و فکر میکردم چطور میتوانم رضایت او را فراهم کنم که در این اثنا کارتی از کلنل رسید و مرا برای روز اسب‌دوانی دعوت میکرد. در جواب نامه‌ای روی کاغذ ساده و بی‌مارک نوشتم و از حضور در محلی که مالک آن راضی نبود عذر خواستم. بعد کلنل با تلفن صحبت نمود و گفت نامه‌ی شما رسید و مرا تنبیه کرد. (۱) خواستم این چند کلمه را در این وقت شب عرض کنم تا بعد بیایم و از کاری که شده است معذرت بخواهم.

روز بعد باتفاق میرزا محمد باقرخان دهقان پیشکار قوام آمد و با کمال خوشروئی گفت این آقا را میشناسید؟ گفتم این چه سؤالی است، ایشان متصدی امور قوام‌الملک هستند. گفت متصدی کار فرمانفرما هم هستند و بهمین جهت با ایشان آمده‌ام که رضایت خود را برای اسب‌دوانی در سلطان‌آباد ملک فرمانفرما اظهار کنند. اکنون که نماینده‌ی مالک با این کار موافق است آیا با اسب‌دوانی خواهید آمد؟

گفتم با کمال میل. کلنل رفت و دستور داد تمام چادرهائی که در ملک مؤیدالشریعه بر پا شده بود ازجای کنند و بسطان‌آباد حمل نمودند. این بود طرز رفتار کلنل فریزر در روزهای آخر سال ۱۲۹۹ با من. اکنون باید دید و قضاوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم اینطور رفتار کرد یا

(۱) جمله «تنبیه کرد» گفته‌ی خود دوست که عیناً نقل شده.

با حاکم دیگر هم این رفتار را میکرد.

\*\*\*

بعد از ۲۴ سال یعنی سال ۱۳۲۳ که دوره‌ی دیکتاتوری خاتمه یافت و انتخابات طهران نسبت بسایر نقاط آزاد شد و من مجدداً نمایندگی از مردم طهران وارد مجلس چهاردهم شدم خاطره‌ی دیگری از او دارم که بد نیست آن را هم در این جا نقل کنم. قبل از حرکتم از شیراز که کلنلی بدیدنم آمد و با او وداع کردم و از دو مشک (۱) آبی که بگماشته من داده بود اظهار امتنان نمودم و دیگر از او هیچ خبر نداشتم تا روز ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۳ که بین من با بعضی از وکلاء در مجلس سخنانی درگرفت که از جلسه خارج شدم و تصمیم گرفتم دیگر بمجلس نروم. (۲)

روز بعد اولدروقت مصطفی فاتح معاون شرکت نفت ایران و انگلیس بمن تلفن نمود و گفت فردا (۱۵ اسفند) عده‌ای شما را بمجلس خواهند برد که من چیزی نگفتم و مذاکرات خاتمه یافت و بعد بخود میگفتم که با شرکت نفت ارتباطی ندارم که بمن این تلفن را کرده‌اند و بهواخواهی من قیام نموده‌اند. من هر عملی که کرده‌ام روی صلاح و مصلحت مملکت نموده‌ام. عصر همان روز هم ادیب فرزند ادیب الممالک فراهانی (۳) شاعر معروف از طرف کلنل قریزر نزد من آمد و همین طور پیام آورد که باز مزید تعجب گردید و فکر میکردم یا کسانی که از طرف شرکت نفت جنوب و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس می‌آیند چه بگویم و چه رویه‌ای اتخاذ کنم.

نظر یابنکه در این مملکت احزاب مؤثر و مهمی نیست و ابتکار در بسیاری از

(۱) آنوقت هنوز اتوموبیل در ایران رواج ننگرفته بود و بتقلید از پلیس جنوب هرکس در شیراز مسافرت مینمود مشک آبی هم برمیداشت تا چنانچه در محلی آب نبود برای مصرف اتوموبیل استفاده کند و این مشکها را که هر کدام گنجایش چند لیتر آب داشت پلیس جنوب وارد کرده بود و گماشته‌ی من که برای خرید دو مشک بآنجا مراجعه کرده بود کلنل مزبور مطلع شده و گفته بود اکنون ارباب شما دارای سستی نیست که از قبول دو مشک آب هم خودداری کند و طبق دستور او اداره دو مشک آب به گماشته‌ی من بلاعوض داده بود.

(۲) برای اطلاع از شرح قضیه ملاحظه شود «سیاست موازنه‌ی منفی» جلد اول صفحه‌ی ۲۸۲

تا ۳۴۹.

(۳) ادیب الممالک از دوستان من بود و تا نه آبان ۱۳۰۴ که در مجلس شورای ملی با ماده واحده راجع به تشکیل دولت موقتی مخالفت کردم و از جلسه خارج شدم از اینکه فرزند او سستی در آرنش داشت اطلاع نداشتم. چون شهرت پخته بود که دولت مخالفین خود را تجید میکند شب هنگام یک نفر از پشت بام خانه‌ای مجاور من با صدای بلند میگفت امشب مراقب خود باشید که بعد معلوم شد خانه مزبور متعلق است بادیب که آنوقت آجودان سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری همسایه من بود.



موارد دست سیاست خارجی است تصمیم گرفتم اگر واردین کسانی باشند منسوب سیاست خارجی از خانه حرکت نکشم، والا نسبت بان عده از مردمی که صرفاً روی احساسات و علاقه بامور اجتماعی بخود زحمت میدهند و بیخانه‌ی من می‌آیند توهین نمایم.

روز بعد ابتدا عده‌ای آمدند که مورد توجه واقع نشدند. سپس جمعیت زیادی از دانشجویان و اشخاص دیگر از هر قبیله و هر قسم وارد شدند و گفتند بین خانه‌ی من و خیابان نادری آنقدر جمعیت است که بزحمت میتوان عبور نمود. این بود همگی بقصد مجلس حرکت کردیم و هر قدر بمجلس نزدیک‌تر میشدیم بر تعداد مردم افزوده میشد و چون در اتوموبیل عده‌ی زیاد و تنگی جا سبب شده بود که من دچار حمله شوم در میدان بهارستان مرا از اتوموبیل خارج کردند و روی دست میبردند که وارد مجلس کنند که نظامیان در را بستند و باز مرا همانطور و با همان حال برای استراحت بکافه‌ای که در ضلع شمال شرقی میدان و مقابل مجلس واقع شده بود میبردند که ناگهان سرتیب گلشانیان فرماندار نظامی طهران دستور داد شلیک کنند و یکی از سربازان که مرا هدف کرده بود تیرش بخطا رفت و رضای خواجه نوری دانشجو را که در ایوان طبقه‌ی فوقانی کافه ایستاده بود از پای درآورد.

با اینکه بر علیه سرتیب گلشانیان در مجلس شورای ملی اعلام جرم نمودم مسئولین وزارت جنگ نتوانستند او را در یک دادگاه قانونی محاکمه کنند تا معلوم شود چرا دستور شلیک داد و چرا شلیک تمام افراد هوائی بود جز آن یک تیر که دانشجویی را از بین برد.

اکنون قسمتی از فظوق خود را که در جلسه ۲۳ اسفندماه ۲۳ مجلس شورای ملی ایراد کرده‌ام از شماره ۲۵ «مذاکرات مجلس» صفحه ۱۴۲ عیناً نقل میکنم.

«من از دولت سؤال میکنم چه شد اول سرتیب گلشانیان حاکم نظامی از کار برکنار شد و بلافاصله رکن ۲ ستاد آرتش که صلاحیت رسیدگی نداشت بدون تحقیقات از شهود و مطلعین او را تیرنه کرد. پس از آن بعنوان اینکه بسبب یکی از نمایندگان جواب نداد از کار متفصل شد. من باین دولت و دولتی که بعد می‌آید عرض میکنم که سرتیب نامبرده باید در محکمه‌ای مرکب از اشخاص معروف بصحت عمل محاکمه شود والا برای من مشکل است که در این مجلس انجام وظیفه نمایم.»

« د د »

این واقعه در جامعه بدو شکل مختلف تعبیر گردید: نظر بعضی از هموطنان این بود که سانحه‌ی روز ۱۵ اسفند زاده‌ی فکر دستگاه شرکت نفت بوده ولی عده‌ی دیگر

عقیده داشتند که شرکت مزبور میخواست در ازای مخالفت من با پیشنهاد «کافتارادزه» و نیز برای طرح منع امتیاز نفت که بمجلس پیشنهاد کردم از من قدردانی کند. این تعبیر بیشتر با حقیقت تطبیق میکند. اگر شرکت میخواست من از بین بروم عضو رسمی شرکت بمن تلفن نمی کرد و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس مرا از آمدن مردم مطلع نمینمود و چون مخالفتم با پیشنهاد کافتارادزه سبب شده بود که مخالفینم آن را از نظر هواخواهی سیاست انگلیس تعبیر کنند این است که لازم میدانم در این باره نیز توضیحاتی بدهم.

نطق من در جلسه هفتم و طرح قانونیم در جلسه یازدهم آبان ۲۳ راجع بتحریم امتیاز نفت مربوط بهیچ سیاستی نبود و مثل تمام بیاناتم روی مصالح مملکت ایراد شده بود.

چنانچه کافتارادزه موفق شده بود امتیاز معادن نفت شمال را بدست آورد نفع مشترک دو همسایه شمال و جنوب در معادن نفت ایران سبب میشد که ملت ایران نتواند هیچوقت ذم از آزادی و استقلال بزند و این یکی از مواردی بود که ما با سیاست انگلیس وجه اشتراک و وجه افتراق داشتیم.

وجه اشتراکمان این بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی از معادن نفت شمال استفاده نکند و روی همین اصل طرح پیشنهادی من در مجلس که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش هواخواه سیاست انگلیس بود با آن سرعت گذشت.

و اما وجه افتراق ما - دولت انگلیس میخواست روزی از معادن نفت شمال هم استفاده کند ولی ما میخواستیم که روزی بنیاید ملت ایران از تمام معادن نفت متحصراً خود استفاده کند و هیچ دولتی نتواند برای ادامه‌ی از استفاده نفت آزادی و استقلال ما را دستخوش اغراض خود قرار دهد و آن روز همان جلسه‌ای بود که قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از تصویب مجلسین گذشت.

\*\*\*

از موضوع که خاطراتم در ایالت فارس بود خارج شدم و اکنون بدنبال اصل مطلب میپردازم که از شاه جوانی بتلگراف استعفای من فرسید و هر چه میگذاشت بیشتر احتمال میرفت که شاه استعفایم را قبول نکند و من در فارس بمانم. با این حال بعضی از عمال بیگانه در شیراز میخواستند دست بعملیاتی بزنند و در اطراف ایجاد ناامنی نمایند که بعضی از همکاران من برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش و ناامنی پیشنهاداتی نمودند. یکی از آن پیشنهادات کسبی بود و عیناً در اینجا نقل میشود.

(۴) رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲۴ حوت ۱۲۹۹ - چون پاره‌ای بی نظمیها در اطراف

این ایالت شروع شده سازقین دست پکار هرزگی و در این موقع که بعضی هنگامه طلبها ممکن است برای تأیید بی نظمی و بهم خوردگی به بعضی عملیات بپردازند لازم است تلگرافی که بتلگرافخانه فرستاده میشود در تحت نظر ایالت باشد استدعا میشود بریاست تلگرافخانه مرکزی امر و مقرر فرمایند تلگرافی که بنقاط گفته میشود قبل از اینکه بنظر کارگزاران عالی برسد مخایره نشایند و تلگراف مختل نظم و صلاح مملکت را توقیف فرمایند. ابوالقاسم نصیرالملک - مؤیدالملک - محمدباقر - لطفعلی نوری - فضلعلی رئیس نظمی و سه امضای لایقرا دیگر (نقل از نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۴۰).

این پیشنهاد بموقع اجراء گذارده شد و پس از دو سه روز ماژر مید فونسل انگلیس بملاقات من آمد و گفت آقایان سردار قانخر و مشارالدوله حکمت تلگرافی از طهران بشیراز مخایره نموده اند که بمقصد نرسیده است. در جواب گفتم نظارت رئیس تلگرافخانه راجع بتلگرافاتی است که از شیراز بخارج مخایره میشود، در تلگرافاتی که از خارج بشیراز میرسد حق نظارت ندارد و این قبیل تلگرافات را باید بدون تأخیر بمقصد برسانند که معلوم شد بیانات من او را متقاعد نمود و نامه ذیل را که بخط خود نوشته بود فرستاد.

«فدایت شوم، واقعاً از زحمت دادن بحضرت اشرف خجالت میکشم. اقا چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتان عرض کردم از فراری که جناب وزیر مختار فرموده بودند بتا بود که آقایان سردار قانخر و مشارالدوله تلگرافی کنند بجناب آقای حشمت الممالک آنوقت از ایشان پرسیدم که همچو تلگرافی رسیده است یا خیر؟ فرمودند که هنوز خیر. چند روز که گذشت از جانی شنیدم که واقعاً رسیده بود ولیکن آقای مزبور ندادند. حالا هم وزیر مختار سؤال میکنند که تلگراف رسیده یا خیر، خدمت ایشان چه جواب بدهم؟! گراز جانی جلوگیری از دادن بصاحبش شده باشد تا یک اندازه برای این جناب جواب دادن بوزیر مختار مشکل است، چه کنم - دوستدار ماژر مید فونسل انگلیس در شیراز.»

• بالاخره معلوم نشد که آقایان تلگراف خود را در چه موضوع مخایره کرده بودند که بمقصد نرسید و از وصول بمقصد چه نفعی عاید بیگانگان میشد که فونسل انگلیس بصورت این نامه مبادرت کرد.

• • •

بآخر سال چند روز بیشتر نمانده بود که بعضی از همکارانم خصوصاً نصیرالملک که بعنوان مخالفت با سیاست خارجی مدتی بزدان رفته و در زمان ایالت

فرمانفرما آزاد شده بود اظهار نمود وضع سیاست خارجی بازماتی که من مأمور این ایالت شده بودم بسیار فرق کرده است. آنوقت اقتضا مینمود شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت قرار بگیرد ولی اکنون دولت از اشخاصی تشکیل شده که ارتباطشان با سیاست خارجی بر احدی پوشیده نیست. آن ایام والی فارس با پلیس جنوب مکاتبه نمیکرد ولی امروز رئیس دولت پلیس جنوب را بر رسمیت شناخته و یک ستون از این قواء را با توپخانه بظهران احضار کرده است. بنابراین عدم انعقاد سلام از این نظر که پلیس جنوب در سلام حاضر نشود مخالفت شدیدست که با سیاست انگلیس میشود. بهتر آن است که روز اول سال سلام منعقد گردد. پلیس جنوب هم اگر آمد کاری برخلاف سابقه نشده چونکه در زمان فرمانفرما هم همیشه در سلامهای رسمی حاضر شده‌اند.

این بود اظهار یکی از همکاران من وعده‌ای دیگر، چنانچه مسلم بود که شاه استعفای مرا قبول نمیکند با این پیشنهاد موافقت نمیکردم ولی چون معلوم نبود شاه چه تصمیمی اتخاذ خواهد نمود، در این مملکت هم احزاب مهم و مؤثری نیست که کمیته مرکزی تصمیم بگیرد و اعضاء تحت این عنوان که تبعیت از تصمیمات حزبی میکنند از خود رفع محذور کنند، در مبارزاتی هم که پای حزب در کار نیست وضعیت مبارزین از نظر فهم و علاقمندی بوطن و احساسات و احتیاجاتشان یکی نیست و بسیار فرق دارد بعضی که حتی از کشته شدن باک نمیکند و برخی که برای آندک ضرورست از مبارزه میکشند، این بود که با این پیشنهاد موافقت کردم. شاید همین سبب شود که شاه استعفایم را قبول نکند و همکاراتم دچار مشکلات نگردند. چونکه بعد از کودتا پیشرفت کار من در امور ایالتی بواسطه احساساتی بود که یک عده مردم وطنپرست ابراز نموده و یا من همکاری میکردند و گاه می‌شنیدم که میگفتند وای از آن روز که من از شیراز بروم و باز گرفتار بدبختیهای سابق بشوند.

آری!! سلام منعقد شد و اشک تأثر از چشمهای بعضی از همکارانم خصوصاً محمدتقی خان مؤیدالملک سرازیر بود و طولی نکشید که تلگراف زیر در جواب تلگراف استعفای من از شاه رسید.

«۲) حمل — استعفای شما از ایالت فارس بتصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را بقوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمایند، شاه» که در این تلگراف شاه خواسته بود برساند که پادشاه مشروطه است و تصویب رئیس دولت را بمن ابلاغ نموده است. پس تصمیم گرفتم روز ۵ فروردین از شیراز حرکت کنم و روز قبل از حرکت قوام الملک آمد و باین عنوان که در مدت تصدی خدمت چیزی از او نگرفته‌ام چکی برایم آورد که از قبول آن خودداری کردم و چون برای خرج سفر احتیاج

بوجه داشتم مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمد باقرخان دهقان بوام گرفتم و بورود طهران آن را پرداختم.

\*\*\*

احضار فوری من بطهران از طرف شاه سبب شده بود که هر کس آن را بشکلی تعبیر کند. بعضی چنین حدس میزدند که مقصود این بود زودتر از خاک فارس خارج شوم تا زمینه برای آمدن نصرت السلطنه عموی شاه و قایم مقام من فراهم گردد و برخی اینطور که چون نتوانستند مرا در شیراز دستگیر کنند زودتر حرکت کنم که در اصفهان بازداشتم نمایند. ولی از آنجا که وقایعی روی داد بمقصد نرسیدند و بد نیست که آن وقایع را نقل کنم.

دختر و پسر بزرگم را که فرمائفا با خود بطهران آورده بود قبل از وقوع کودتا با همسر و تمام خانواده بشیراز حرکت نمودند. ورودشان تصادف نمود با استعفای من که چند روز بیشتر در شیراز نمانند و بعزم طهران حرکت کردند و قبل از حرکت نصیرالملک دعوت نمود و منزل اول را در قریه میدان دوازده فرسخی شهر قرب «سیوند» ملک خانواده‌ی او قرار دهم و شب در آنجا بمانم.

وسایل نقلیه ما عبارت بود از یک اتوموبیل که در هندوستان خریده بودم و یک دلیجان و گاری که از شیراز تا اصفهان کرایه کرده بودم که برحسب اتفاق نزدیک پل خان گاری برگشت و چند نفر سرنشینان آن مجروح و مصدوم شدند که آنها را برای معالجه بشیراز روانه کرده و در میدان ماندم. شوفرم نیز مبتلا بحصبه گردید که او را هم از میدان بشیراز فرستادم.

در میدان از «آرمیتاز اسمیت» نامه‌ای رسید که پس از یک سلسله تحسین از عملیاتم در فارس تقاضا کرده بود با من ملاقات کند که چون ممکن بود آن را بهانه قرار دهند و بعنوان سازش با سیاست خارجی مرا دستگیر کنند این ملاقات دست نداد.

توضیح آنکه آرمیتاز مستشار مالی قرارداد وثوق بود که مشیرالدوله نخست وزیر او را برای رفع اختلافی که راجع بحق الامتياز دولت از سال اول بهره برداری تا ۱۹۲۰ روی داده بود بلندن فرستاد و مقصود اصلی نخست وزیر این بود که آرمیتاز از ایران برود و عدم دخالتش در امور مالی مملکت بعنوان مستشار قرارداد سبب شود که افکار عمومی تسکین یابد.

طبق قرارداد داری اختلاف بین دولت و شرکت را میبایست سه نفر حکم قطع کنند، ولی آرمیتاز آن را بحکمیت یک نفر انگلیسی محول نمود و تمام دعاوی دولت ایران را از بابت حق الامتياز چندساله بمبلغ ناچیزی که یک میلیون لیره بود قطع کرد. در کاری

هم که مأمور نبود و حق دخالت نداشت دخالت نمود و نظری برخلاف قرارداد و مصالح ایران اظهار کرد. چونکه طبق قرارداد دولت ایران حق داشت ۱۶٪ عایدات خالص شرکت‌های اصلی و شرکت‌های تابعه را بعنوان حق الامتیاز بنخواهد. ولی آرمیتاز شرکت‌های حمل و نقل را از پرداخت این حق معاف نمود و بعد از استعفای مشیرالدوله هم بایران آمده بود که باز برطبق قرارداد انجام وظیفه کند.

\*\*\*

متجاوز از چهل روز در سیدان بسر بردم. نصرت السلطنه باین عنوان که زمین‌های کارش در شیراز فراهم نشده بود یا بعلت دیگر در اصفهان توقف نموده بود و روز ۱۸ اودی بهشت از سیوند گذشت و بشیراز ولرد گردید که چون توقم در خاک فارس بیش از آن صلاح نبود شو فری از شیراز خواستم و حرکت تصادف نمود یا مسافرت بنی سلیمان خبیر معظم رئیس تلگرافخانه‌ی شیراز که باصفهان منتقل شده بود و در اتوموبیل با من مصاحبت میکرد.

\*\*\*

در مهیار هشت فرسنگ باصفهان ژاندارمی آمد و مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت اگر در اصفهان بمائید امنیه مأموریت خود را برای دستگیری شما اجراء خواهد نمود ولی اگر بقصد طهران از شهر خارج شوید بمركز اطلاع میدهد که بواسطه‌ی عدم توقف در شهر دستور اجراء نگردید و هر قدر خواستم بگوید از طرف کی آمده است چیزی نگفت و رفت.

در قلعه شور آخرین منزل شیراز باصفهان یا مصاحب خود بدین عنوان که توقم در اصفهان و اظهار نظر در اوضاع ممکن است موجب بازداشتم بشود وداع کردم و بخانواده دستور دادم وسایل حرکت خود را در اصفهان فراهم کنند و در قریه‌ی «گز» منزل اول اصفهان بطهران خود را بمن ملحق نمایند.

از ورودم به گز چیزی نگذشت که دوست صمیمی من شادروان غلامحسین سردار محتشم حاکم اصفهان بوسیله‌ی قاصدی پیام فرستاد هر کجا بروم دستگیرم خواهند نمود. چنانچه بچهارمحل بروم از من پذیرائی خواهند کرد تا وضعیات روشن شود. خانواده‌ام نیز پس از سه روز توقف در اصفهان به گز آمد و بطهران حرکت نمود و چون من با خانواده نبودم و بکاشان وارد نشدم که دستگیرم کنند مجدداً بمأمورین اصفهان دستور بازداشتم را میدهند که خبیر ورودم بچهارمحل میرسد و موضوع خاتمه مییابد.

\*\*\*

و اما راجع بمسافرتم بچهارمحل که با شو فر و عبدالرحیم خان گماشته و قاصد

که ما را هدایت مینمود جمعا چهار نفر بودیم از نقاطی گذشتیم که با اسب هم باشکال میتوان از آن نقاط عبور نمود. شب در عزیزآباد شکارگاه سابق ظل السلطان بیتونه نمودیم و روز بعد از «سامان» ملک سردار ظفر گذشته وارد «فهرخ» شدیم که گفتند خوانین از محل قشلاقی ایل به شمس آباد ملک سردار اشجع آمده و از آنجا میخواهند بخانهای خود بروند که چون از ورودم بچهارمحال اطلاع نداشتند لازم بود شرحی بنویسم تا چنانچه موافقت کنند محلی برای اقامت خود تهیه نمایم.

نامه‌ای بسردار جنگ نوشتم که همان قاصد برد و جواب آورد که در جریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و «واسوس» قوتسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تا لچک سرزنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم نمود که چون دیگر جای تأمل نبود عازم شمس آباد شدم که برای دیدار من یک شب دیگر خوانین آنجا ماندند و فرار شد که هر پانزده روز میهمان یکی از آنها باشم که با امیر مخم رئیس ایل بختیاری به «دهکرد» رفتم و آنجا با معظم السلطان پدر آقایان معظمی آشنا شدم و از توقم چند روز بیشتر نگذشت که رئیس دولت از ایران رفت و قوام السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و مرا بشاه برای پست وزارت مالیه معرفی کرد.

تر چهارمحال با سردار اشجع باصفهان میآمدیم و چیزی باآخر روز نمانده بود که چرخهای جلوی اتوموبیل در یک چمنزاری فرورفت و این واقعه نزدیک جاده‌ای روی داد که محل عبور ایل بویراحمدی بود و منتهی میشد بقریه‌ی زردیان. راجل معروف بختیاری میخواست شب در آنجا که امنیت نداشت بمائیم تا صبح شود و از اطراف کمک بخواهیم، ولی بعد با ما همکاری نمود و توانستیم چرخها را از گل درآوریم.

توقف من در اصفهان طول نکشید و بعد از عرض سپاس بسردار محتشم با سردار اشجع برادر ایشان بطهران حرکت نمودیم.

## تصدی من در وزارت مالیه

از این نظر که قوام السلطنه در رأس دولت قرار گرفته بود و من والی فارس بودم و میبایست گزارش حوزه‌ی مأموریت خود را باو بدهم از من دیدن نکرد. در صورتیکه من سه ماه قبل از تشکیل دولت او استعفا داده بودم و در آن دولت هم که مرا برای پست وزارت مالیه بشاه معرفی کرده بود نمیخواستم شرکت کنم و از این سوءتفاهمی که باو دست داده بود استفاده نمودم و ملاقاتی بین ما دست نداد.

یکی از علل عدم قبول کار این بود که «آرمیتازاسمیت» مستشار مالی قرارداد تحت الحمایگی ایران در وزارت مالیه کار میکرد. دیگر اینکه سلیقه‌ی ما در طرز کار با هم فرق داشت. تا اینکه چندی بعد از ورودم بطهران نامه‌ای از اورسید و مرا برای حضور در یکی از جلسات هیئت وزیران دعوت کرد و چون موضوع مذاکرات معلوم نبود میخواستم قبلاً استحضار حاصل کنم تا اگر مقتضی نبود معذرت بطلبم. ولی از نظر حفظ نزاکت تصمیم گرفتم در جلسه حاضر شوم، چنانچه موضوع مذاکرات با نظریاتم تطبیق ننموده خارج گردم که برحسب اتفاق همیطور پیش آمد.

جلسه تشکیل شده بود از نخست‌وزیر و سردار سپه وزیر جنگ و سایر وزرای آن دولت که قوام شروع بصحبت نمود و گفت گمان نمی‌کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع باصلاحات آن وزارت موافق نباشد، ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست و تهی است و با فقدان وجه هم نمیتوان کاری کرد و تنها راهی که بتظر رسید این است که علی الحساب با کمک و مساعدت شما وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد بینیم چطور میشود وسایل کار ایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آنوقت مرا ندیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود، برای اینکه بیانات نخست‌وزیر در من تأثیر کند و شانه از کار



خالی نکشم. تا اینکه پس از یک سلسله بیانات قوام گفت انتظار ما هم از شما فوق العاده نیست. نظر باینکه میخواهیم بوسیلهی طبع و نشر اوراق خزانه (بون دو تریزور) وجهی بدست آوریم و دارندگان وجه هم وقتی برای خرید اوراق حاضر میشوند که بدانند روز وعده میتوانند طلب خود را از خزانهی دولت وصول کنند این است که تصور کرده ایم از نظر تأمین داخلی امضای شما و از نظر سیاست بین المللی امضای آرمیتاژ اسمیت ما را بانجام مقصود موفق بدارد و یقین داریم تا آنجا که بتوانید از این کمک و همراهی دریغ نخواهید نمود و بعضی از وزراء هم که اکنون خاطر من نیست در این زمینه بیاناتی کردند.

نظر باینکه شهرت یافته بود با مستشار قرارداد نمیخواهم همکاری کنم این نقشه که صورتاً برای تهیه پول و معناً برای تکذیب آن اشتهارات ترسیم شده بود آن چنان در من تأثیر نمود که با نهایت شدت و محصلت گفتم این کار از من ساخته نیست و از جا برخاستم و موضوع بدین طریق خاتمه یافت.

آرمیتاژ هم که یقین کرد تا در آن وزارت کار میکند من کار قبول نخواهم کرد و افکار [عامه] هم با دخالت او در امور مخالف است تدریجاً از کار خودداری نمودم تا اینکه دیگر بوزارت مالیه نرفتم و چون موقع ورود من از شیراز بدیدنم آمده بود از او برای بازدید وقت خواستم که در باغ مخبراندوله محل کتونی بیارستان شماره ۲ آرتش منزل داشت و ناخوش روی زمین خوابیده بود و از من با همان حال پذیرائی کرد و در ضمن صحبت گفت چه خوب گردید کار قبول نکردید، چونکه وضع طوری خواهد شد که کارها بیشتر دوام کند و آتوق است که شما میتوانید بهتر بمملکت خود خدمت کنید که از این بیانات چیزی درک ننمودم و بعد که دکتر میلسپو آمد و مصدق کار شد فهمیدم که مقصود آرمیتاژ از این بیانات چه بود.

با اینکه مستشار مالی قرارداد رفته بود چون قوام میدانست علت دیگری هم هست که نمیخواهم در آن دولت شرکت کنم وزیر جنگ بخانهی من آمد و گفت من میخواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه بدهم، شما نمیخواهید مالیه را بصورتی در آورید که من از کار و عمل شما برفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان و خیرخواهان که میگفتند آرمیتاژ اسمیت ها وقتی نخواهند توانست در مالیه مملکت دخالت کنند که مالیه اصلاح شود سبب شد که خود را برای قبول کار حاضر کنم و چون پست وزارت فوائد عامه هم مصدق نداشت آن را برای نوائی نیرالسلطان که یکی از مبارزین با قرارداد بود پیشنهاد نمایم که باین سبب منصوب گردید و دیگر کاری نبود مگر اینکه مجلس شورای ملی بمن اختیاراتی دهد و شروع با اصلاحات کنم که برای اینکار لایحه ای پیشنهاد کردم و ضمن بحث در لایحه از

مذاکرات بعضی از نمایندگان حتی کردم که مقصود از آن همه اصرار این بود که من وارد کار بشوم و اصلاحاتی بکنم بلکه میخواستند با من مخالفت کنند و کاری انجام نشود تا زمینه برای ورود مستشاران خارجی فراهم گردد. این بود که قبل از تصویب لایحه میخواستم خود را از دمی که برایم گسترده شده بود خلاص کنم که گردانندگان سیاست خارجی مساعی خود را بکار بردند و با تصویب ماده‌ی واحده راه کناره‌گیری از کار و عدم شروع با اصلاحات را برویم بستند و دیگر چاره نبود جز اینکه بکار شروع نمایم و نتیجه‌ی کارم این بشود که خویش و بیگانه همه را با خود دشمن کنم.

اصلاحات من روی سه اصل استوار شده بود:

(۱) موازنه‌ی بودجه

(۲) رسیدگی بسوابق کارمندان وزارت مالیه

(۳) تنظیم لایحه تشکیلات

و بعد از آزمایش پیشنهاد آن بمجلس شورای ملی که شرح وقایع آن ایام بواسطه فقدان مدارک و یادداشت‌هایم که در ۲۸ مرداد از بین رفته متعسر است و با مراجعه بجراید می‌توانند درک کنند که رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر ناجوانمردانه بود و بهترین دلیل اینکه ماده‌ی واحده مربوط باختیارات سه‌ماهه من وقت میداد که لویج خود را بمجلس پیشنهاد کنم که پس از ۶۵ روز دست از پشتیبانی دولت کشیدند، که ناچار شد استعفا دهد و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد من پست وزارت مالیه را تصدی کنم و کار ناتمام خود را تمام نمایم.

مجلس بشادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع بشرکت من در دولت در جلسه‌ی خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم ببرنامجی دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیتم و در حکم این بود از عهده‌ی گفته‌های خود برنمی‌آیم از شرکت در دولت خودداری کردم.

## انتصاب من بایالت آذربایجان

بعد از استعفای دولت قوام دیگر نتوانستم از خانه خارج شوم چونکه مأموریت یک عده نظامی که برای حفاظت من تعیین شده بود پس از کناره گیری من از کار خاتمه یافت و تبلیغات مخالفین هم بر علیه من آنقدر تأثیر کرده بود که خروج از خانه بدون محافظ برایم خالی از خطر نبود. فقط یک روز از خانه خارج شدم و آن روزی بود که امیراعلم وزیر فرهنگ و همکارم در آن دولت برای فوت یکی از برادران خود مجلس ختمی در خانه بر پا کرده بود و در پیچ هر پله یکی از اخوان او ایستاده از واردین پذیرائی مینمود و هر کدام که مرا میدید روی خود را طرف دیگر میکرد و علت این بود که یکی از این برادران در ریاست مالیه یک محلی متهم بسوءاستفاده شده بود و در انتخابات دوره چهارم تقنینیه هم که در زمان نخست وزیری وثوق الدوله صورت گرفت بعنوان نمایندگی مردم وارد مجلس گردیده بود که برای اولین بار در عصر مشروطه سلب مصونیت او را از مجلس خواستم.

از پیچ و خم پله ها که گذشتم وارد مجلس شدم و در محلی که بین صمصام الطلحه و حاج فخرالملک اردلان خالی بود قرار گرفتم که آنها نیز روی خود را بطرف دیگر نمودند و علت این بود که صمصام مالک ملکی بود در دهستان غار طهران موسوم به «ایرین چیچکلو» که میخواست گندم آن را بنرخ روز در بازار آزاد معامله کند ولی «مولی تور» رئیس اداره ی غله آن را برای مصرف نان شهر گرفت و قیمت آن را بنرخ رسمی دولت پرداخت. حاج فخرالملک هم که یکی از دوستان من بود مثل بعضی اشخاص از دو محل حقوق میگرفت، یعنی دویست تومان در هر ماه از دربار و دویست تومان از دولت که چون هر دو از خزانه ی مملکت داده میشد یکی از آن دو حقوق از بین رفته بود.

در موضوع کسر حقوق مخالفین منحصر باینها نبود. اشخاص و تشکیلاتی که

بدون دلیل و تصویب مجلس از خزانه‌ی دولت استفاده میکردند و از نظر توازن جمع و خرج این راه استفاده مسدود شده بود با من مخالف شدند. من باب مثال بودجه دربار سلطنتی که طبق تصویب انجمن مالی مجلس اول در هر ماه به سی هزار تومان تصویب شده و دولت وثوق برای جلب دربار ده هزار تومان بآن افزوده بود و نیز حقوق ولیعهد که از ماهی ده هزار تومان به چهارده هزار تومان افزایش یافته بود.

اکنون هموطنان عزیزم میتوانند خوب قضاوت کنند که بعد از کناره‌گیری از کار من با چه مخالفین بزرگی روبرو شده‌ام. از شاه، ولیعهد، همه و همه هر کدام بیک جهتی با من مخالفت میکردند و آنهایی هم که از من ضرری ندیدند تحت تاثیر تبلیغات مخالفین درآمدند و مرا پیرو مذهب باب دانسته و میگفتند از «عکاک» بمن التواخی میرسد که باین عنوان مرا از بین ببرند.

این مشکلات و محظوراتی که برایم ایجاد شده بود سبب شد که تصمیم بگیرم هیچوقت در امور دولت دخالت نکنم و نظریاتی که قبل از انتصابم بوزارت عدلیه داشتم بموقع اجراء گذارم، یعنی امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیه لاهوتی در تبریز پیش آمد و عده‌ای ژاندارم بفرماندهی لاهوتی از اوامر مرکز سر پیچی کردند و بعضی از قسمت‌های بازار و شهر تبریز را غارت نمودند. حاج مخیرالسلطنه هدایت والی آذربایجان از تبریز خارج شد و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف دولت مشیرالدوله راجع بانتهابم بآن ایالت با من وارد مذاکره گردید و نتیجه‌ی مذاکرات این شد در قارس اگر از من کاری پیشرفت نمود از این جهت بود که قوای انتظامی زیر نظر شخص خود من اداره میشد، ولی در آذربایجان که قواء زیر نظر فرمانده لشکر است و تا امری از وزارت جنگ نرسد کاری صورت نخواهد گرفت از من چه کاری ممکن است برآید که هیچ تصور نمیشد دولت با نظریاتم موافقت کند و وسایل کارم را بطوریکه لازم بود در این مأموریت فراهم نماید که روز بعد سردار سپه وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که بشما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی تا آنجا که مربوط بانظامات است در اختیار شما قرار خواهد گرفت و برای اینکه شما مطمئن شوید مینویسم مادام که شما در رأس آن ایالتید فرمانده لشکر خود را مطیع نظریات شما بدانند و دستور شما را در اموری که مربوط با امنیت است اجراء نمایند. بنابراین دیگر جای عذر نیست و انتظار ما این است هر چه زودتر حرکت کنید و امنیتی را که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمائید که با این بیانات آنهم گوینده سردار سپه دیگر جای عذر نبود، خصوصاً اینکه از طرز رفتار مجلس نسبت بخودم افسرده

بودم و راضی یا قامت در طهران نبودم.

روز بعد شخصی بنام حاج شعبانعلی خلخالی از طرف وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم آورد که آن را در راه با خود ببرم و چپق بلندی هم که در جیب داشت چاق کرد و مطالبی اظهار نمود از این قبیل که من شما را ببرم و هر چه بنظرم رسید میگویم و چون شما بحال مردم آن حدود سابقه ندارید باید با نظریات من موافقت نمائید. مفتاح رمزی هم که وزارت جنگ برای مخابرات تلگرافی باو داده بود ارائه نمود تا حرفهایش را خوب گوش کنم و بآنها ترتیب اثر بدهم که مرا بسیار متعجب نمود و بیاناتش برایم ناگوار آمد و بخود میگفتم این شخص کی است و با چه مقامی سرو کار دارد که تا این درجه مورد توجه است و اکنون میخواهد مرا یا خود بیک ایالتی ببرد و مثل یک پیشکار با اقتدار در امور ایالتی دخالت نماید. تقاضای من این بود که قوای انتظامی در اختیارم باشد تا بتوانم انجام وظیفه کنم اکنون وضعیت دارد طوری میشود که حتی خود من باید در اختیار چنین کسی قرار بگیرم، باشد تا بهیئت وزیران بروم و تکلیف خود را معلوم نمایم.

روز بعد که برای مذاکره در اوضاع بهیئت وزیران رفتم بوزیر جنگ گفتم این حاج شعبانعلی را تشناختم کی است و نمی دانم چه مأموریتی باو داده اید. اگر او کسی است که میتواند والی یک ایالتی را رهبری کند از این چه بهتر که شخصی را باو بسپارید از او تمکین کند و بین آنها اختلافی روی ندهد که ناگهان برآشفست و گفت این... برای چه آنجا آمده، او را دیگر راه ندهید و از خانه بیرونش کنید که بعد جلسه وزیران تشکیل شد و چون از وقایع تبریز اطلاعات کافی نداشتم بودجه ایالتی مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفتند همان بودجه ای [را] که والی سابق میگرفت برای من تصویب کنند و از آن چیزی نگاهند، مشروط باینکه من هم بعد از دو روز حرکت کنم که من بوعده وفا نمودم. ولی از بودجه کسر شد و من در این مأموریت ضرر کردم.

پس از مراجعت از هیئت وزیران میرزا محمودخان جم مدیرالملک کفیل وزارت مالیه (اکنون سناتورجم) بدینم آمد و اظهار نمود که «سرپرستی لورن» وزیر مختار انگلیس گفت انتصاب شما باین ایالت روی نظریات من صورت گرفته است و انتصابات مهم تمام بدین طریق صورت میگرفت و ما هم پای خود را از استقلال کامل پائین تر نمیگذاشتیم، چنانچه کسی هم سخنی برخلاف میگفت مورد استهزاء قرار میگرفت چونکه شرط اول هر اقدام دانستن است سپس خواستن و بعد توانستن و ما میبایست در جهل یمانیم تا نتوانیم مراحل بعدی را طی نمائیم.

از مذاکرات جم اینطور دستگیرم شد با اینکه در وزارت مالیه با من مخالفت

کردند می‌خواهند در آذربایجان مأمور عالی رتبه دولت کسی باشد که صرفاً آلت فعل نبوده و صاحب رائی از خود باشد (۱) که تبلیغات افراد چپ در مردم تأثیر نکند و امنیتی را که در آنجا مختل شده بود با وسایل عادی و توجه بافکار عمومی برقرار نماید، ولی در جریان کار استنباط کردم این انتصاب فقط از نظر برقراری امنیت صورت نگرفت و جهات دیگری هم داشت که در خاتمه‌ی این فصل از آن صحبت مینمایم.

حرکت تصادف نمود با اواسط دیماه ۱۳۱۰. وسایل حرکت دو کالمسکه بود که آنوقت برای این قبیله سفرها اجاره میشد. هوا بسیار سرد و در راه آنقدر برف آمده بود که در یک روز بزحمت دو منزل را طی مینمودم. وزیر جنگ سرلشکر خدایارخان حاکم قزوین و سرلشکر محمد توفیقی سردار عظیم حاکم زنجان امر داده بود از من استقبال کنند و در این دو شهر پذیرائی نمایند. از میانجی به بعد بواسطه زیادی برف راه را سواره طی کردم و در نزدیکی تبریز اشخاصی از دوستان و طبقات مختلف و سرتیپ حبیب‌الله خان شیانی فرمانده لشکر و سرتیپ اسماعیل آقا امیرفضلی فرماندار نظامی بامستقبال آمدند و مرا با وسایل نقلیه خود بمقر مأموریت هدایت کردند.

\*\*\*

بمحض شروع بکار پاکسی نسبتاً ضخیم از اداره نظمیہ دیدم که روی آن نوشته شده بود «راپرتهای محرمانه» که چون از وضع شهرانی ها اطلاع داشتم و میدانستم که خواندن این گزارشات جز گمراهی فکر نتیجه ندارد آن را باز تکرار رد کردم و گفتم از فرستادن این قبیل گزارشات خودداری کنند و در صورت لزوم شفاهاً گزارش بدهند و دستور بخواهند که چون بدین طریق نتوانستند فکر مرا خراب کنند شروع بمکاتبه کردند که پس از خواندن چند نامه دیدم چیزی که ممکن است مانع انجام وظیفه بشود اطلاع از مندرجات این قبیل نامه‌هاست و عنقریب کارم بجائی خواهد رسید که حتی یک نفر را هم در آن شهر یا خود دوست ندانم و نسبت بعموم سوهظن حاصل نمایم که دستور دادم دفتر ایالتی از ارسال نامه‌های بی امضا خودداری کنید و عدم توجه باین قبیل نوشتجات سبب شد که من با یک نظر صاف و ساده در اظهارات هموطنانم قضاوت کنم و توجه آنها را به بیطرفی و بیفرضی خود جلب نمایم.

\*\*\*

از ورودم چند روز بیشتر نمیگذشت و در جلسه‌ای که برای اعاده‌ی امنیت تشکیل

(۱) در آنوقت بهترین مأموران دولت بشمال اعزام میشدند، برای اینکه از خود عقیده‌ای داشتند و آلت سیاست بیگانه واقع نمیشدند و سایرین در نقاط جنوب که هر چه میخواستند بدون قید و شرط انجام دهند.

شده بود حضور داشتم که گفتند حاج شعبانعلی یعنی همان کسی که میخواست مرا از طهران به تبریز ببرد آمده و میخواهد فوراً ملاقات کند که من او را بعد از خاتمه ی جلسه پذیرفتم که رنجش حاصل نمود و با تلگراف رمزی که معلوم نبود در چه موضوع مخابره میشوند بین وزیر جنگ و من را تفتین کرد.

•••

زهد الدوله نوهی میرزا تقی خان امیرکبیر و دختر خاله ی من برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام حاج علیلو سردار عشایر که ده ها سال از او کوچک تر بود ازدواج کرده بسود. ضرغام همان تفنگدار ایالتی بود که حسینقلی خان مافی نظام السلطنه پیشکار محمدعلی میرزا ولیعهد او را مأمور کار جمع آفرای شکاک برادر اسماعیل آقا سمیتو نمود و باز همان کسی بود که بعد از بیماریان مجلس و غائله ی تبریز بهوخواهی محمدعلی شاه با شادروان ستارخان و سایر آزادیخواهان و مشروطه طلبان جنگ کرده بود.

عدل الدوله یکی از مأمورین مالیه ی آذربایجان مبلغی بدولت بدهکار بود که پیشکار مالیه آن را مطالبه مینمود و برای فرار از تأدیه دین بیخانه سردار عشایر رفته در آنجا تحصن اختیار کرده بود که بدستور من از آنجا خارج شد و این کار موجب رنجش سردار از من گردید و بمن پیام فرستاد که محمدحسن میرزا ولیعهد هم نتوانست میرزا اسماعیل نویری را که در خانه ام تحصن شده بود خارج کند و میخواست کماکان در امور ایالتی دخالت کند و اعمال نفوذ نماید.

عدم ملاحظه من از اشخاص و توجه کامل بمصالح اجتماع سبب شده بود در تبریز هم عده ای از این قبیل ناراضی بشوند و زمینه را طوری فراهم نمایند که یا از کار دوری کنم و یا اینکه مرا از بین ببرند که لازم میدانم وضع ساختمان اداره ی ایالتی و محل کارم را شرح دهم و حادثه ای که در یکی از روزها در آنجا روی داد بیان نمایم.

اداره ی ایالتی دارای دو مدخل بود. یکی در شمال که با محله ششکلان ارتباط داشت و دیگری در جنوب که ارتباط آن با میدان توپخانه بود.

محل پذیرائی من یک طالار بزرگ و محل کارم اطاقی سمت غرب طالار بود که هر دو مشرف بجنوب و جلوی اطاق هم ایوانی بود بارتفاع یک متر که از فضا میتوانستند بایوان آمده از آنجا وارد اطاق بشوند و پشت طالار هم دالانی بود طویل که با حیاط سمت شمال این بنا ارتباط داشت، بدین طریق که از محله ی ششکلان بحیاط بیایند از آنجا بدالان سپس بطالار و اطاق کارم وارد گردند.

بتحریریک مخالفین اجتماعی از پلیس از محله امیرخیز بقصد گرفتن حقوق معوقه

حرکت کردند و در بین راه هم عده‌ای با اسلحه‌ی گرم و سرد برای انجام مأموریتی که داشتند با آنها ملحق شدند و از درب سمت جنوب که مشرف بمیدان توپخانه بود بدون هیچ مقاومتی از طرف مراقبین وارد فضا شدند و در حین که من در اطاق کار بانجام وظیفه مشغول بودم بایوان آمدند و با کمال جسارت و بی ادبی حقوق معوقه خود را مطالبه می‌کردند و همین کفایت مینمود بگویم فعلاً در مالیه پول نیست تا طبق دستوری که داشتند عمل کنند که من برخلاف گفتم تأمل کنید تا حقوق شما را برسانم و با بودن پاسبانان در جلو که جز گرفتن حقوق نظری نداشتند آنهایی که در عقب بودند و مأموریت دیگر داشتند نتوانستند کاری انجام دهند و من از این مهلکه جان بدر بردم و بلافاصله بوسیله تلفن با سرتیپ شیبانی تماس گرفتم و شرح واقعه را بزبان فرانسه گفتم و دستور دادم که یا یک عده کافی از در دیگر که با محله‌ی ششکلان ارتباط داشت و در مرآء و منظر محاصرین نبود بیایند و افراد را دستگیر نمایند.

برای اینکه پاسبانان بانتظار گرفتن وجه بمانند و با افراد پشت سرمیال ندهند که مرتکب سوءقصدی بشوند هر چند لحظه هم یک نفر را با داره مالیه میفرستادم که حقوق معوقه آنان را هر چه زودتر بردارند و پیشکار مالیه موسس خان هم که در زمان وزارت مالیه خود من باین مأموریت آمده بود و در فضیلتش همین بس که یکی از علماء تبریز و اگر اشتباه نکنم حاج میرزا تقی آقا باو گفته بود «موسس خان بیل میرم سن نه سن هر نه سن موسلمان سن» (۱) نمیدانم که تو چه هستی هر چه هستی مسلمانی، اظهار بی پولی ننمود و پاسبانان را بدعا و ثنای من مشغول نمود تا سرتیپ شیبانی از همان دری که دستور داده بودم آمد و با چند نفر وارد اطاق شد و در جلوی پنجره قرار گرفت تا نتوانند بمن آسیبی برسانند. بقیه نظامیان هم از طالار وارد فضا شدند آنها را دستگیر نمودند و بدین طریق غائله خاتمه یافت.

\*\*\*

مخالفت دست از کار برداشتند و این مرتبه نقشه‌ی کمیابی نان را کشیدند و در تبریز معمول این بود که اشخاص توانا آرد مصرف سالانه خود را در رأس خرمن تهیه کنند و دیگران نان یومیه خود را از بازار بدست آورند. برای نان روزانه این عده در حدود یکصد و بیست خروار گندم ضرورت داشت که در انبار دولت بیش از هشتصد خروار نبود و من بهر حاکمی که برای حمل جنس تلگراف می‌کردم یا دست نشانده‌ی سردار عشایر بود و یا تحت تقوید او و بمعاذیر مختلفه از حمل گندم خودداری مینمود و شهردار هم که یکی از دست

(۱) موسس خان ارمنی و یکی از بهترین رؤسای ادارات مالی دولت بود.



نشانندگان سردار بود همه روزه از گندم مصرف نان شهر میکاست و تنهاجم مصرف کنندگان در جلوی دکانین بیشتر میشد و جریان کار بدین متوال بود تا یکی از روزها که همسر حاج میرزا محسن آقا فوت نمود و من میبایست بمجلس ختمی که در مسجد این آیت الله بر پا شده بود بروم و در این مصیبت شرکت نمایم.

در حین عبور معلوم شد آنچه راجع بنهاجم عموم در مقابل دکانین نانوائی گفته بودند بیان واقع بود و هر قدر میگذاشتم خود را بختی که احتمال میرفت بروز کند نزدیک تر میدیدم، چه بهترین وقتی بود که میتوانستند نقشی خود را اجراء کنند، تا اینکه وارد مسجد شدم و عده ای دور مرا گرفتند و از نبودن نان شکایت نمودند و همین کفایت مینمود حرفی بگویم که نان در آن نباشد. بطور خلاصه حرفی که شکم های گرسنه را سیر نکند که من آنجا هم همان رویه ی چند روز قبل را پیش گرفتم و باعاطه کنندگان گفتم تا فردا ظهر یا بشما نان میدهم یا بدولت استعفا تا شخص دیگری مأمور شود نان شما را تأمین نماید که این حرف جواب نداشت. اگر خود مخالفین هم آنجا بودند و می شنیدند حتماً موافقت میکردند، چونکه در این فاصله کم نه برای شخص من بلکه برای هر کسی دیگر هم نیمی نان امری بود محال که آن روز هم کار بدی بطریق گذشت و من جان بدر بردم و از مسجد که مراجعت کردم آتی از فکر و خیال راحت و فارغ نبودم و بخود میگفتم حضور ممکن است بوعده ای که داده ام وفا کنم.

باستعفا و حرکت عقیده نداشتیم، چونکه اقامت در طهران با وضعیتی که پیدا کرده بودم مشکل، و اصلاح کار نان هم بدون دستگیری مخالفین کاری بود محال و بعضی از مالکین هم حاضر نبودند از ترقی احتمالی قیمت جنس صرف نظر کنند و گندم خود را برای عرضه بشهر ارسال نمایند.

تا اینکه تمام فکرها و ناراحتی هایم باین جا رسید که غیر از دستگیری سردار عشایر چاره ندارم. باین کار تصمیم گرفتم و خود را برای هر پیش آمدی آماده کردم. هنوز باذان صبح مدتی مانده بود که شخصاً بمرتیب شیانی تلفن نمودم آمد و موضوع مطرح مذاکره قرار گرفت و باین نتیجه رسید که برای کار نان دعوتی از سردار و عده ای از اعیان و ملاک بشود و همین که سردار آمد اول در این باب مذاکره کنیم که فرمانده لشکر هم مقدار مهمتی گندم برای ادامه جنگ یا سمیتقومی خواهد که باید در «دانشلو» و «شرفخانه» تحویل نظامیان بشود. بنابراین خوب است او هم در این جلسه حاضر شود که برای احتیاجات منون و مصرف اهالی تصمیمی بکند و اتخاذ نمایم.

سردار برادری داشت موسوم به سام و ملقب بامیر ارشد که حاج مخیرالطنه او

را بچنگ مسیقر فرستاد و در آنجا از بین رفت و معروف بود که تا او حیات داشت هر یک از این دو برادر که برای ملاقات ولیعهدی‌والی می‌آمد آن دگری در خانه می‌نشست تا چنانچه حادثه‌ای روی دهد بکمک برادر بشتابد. ولی بعد از فوت او سردار عشایر برای حفاظت خود با عده‌ای مسلح می‌آمد.

خانه‌ی او در محله‌ی ششکلان بود و رفت و آمدنش با اداره ایالتی از درب سمت شمال صورت می‌گرفت و محافظین او در دالان پشت طالار قرار می‌گرفتند که برای اجتناب از زهر سوءظن قرار شد سرتیب شیباتی فقط با ده نفر نظامی حرکت کند و مثل همیشه از درب سمت جنوب اداره‌ی ایالتی که مدخل معمولی بود بیاید و از طالار باطاق من وارد شود. دری هم که بین طالار و دالان بود چون بواسطه‌ی فصل زمستان هر وقت که آن را باز مینمودند بسته میشد محافظین سردار از آمدن سرتیب و آن عده نظامی به طالار اطلاع حاصل نمی‌کردند و بمحض اینکه سرتیب وارد اطاق شد قبل از جلوس (۱) او را با سردار روانه طالار کنم که راجع بگندم مورد احتیاج قشون مذاکره نمایند و در همانجا چند نفر از نظامیان او را از درب قسمت جنوب اداره‌ی نظمی ببرند و بازداشت کنند و بقیه نظامیان افراد مسلح او را که در دالان قرار می‌گرفتند یک یک وارد طالار نموده خلع سلاح نمایند.

مقارن هفت صبح بود که سرتیب رفت و گفت منتظر تلفن شما هستم و هنوز بساعت هشت نرسیده بود که مصدق‌العمالک رئیس عدلیه آمد و میخواست راجع بکارهای خود مذاکره کند که گفتم تا انقضای ضرب الاجلی که نموده‌ام بیش از چند ساعت باقی نیست که یا بمردم نان بدهم و یا از شهر حرکت نمایم. بنابراین امروز برای اصغای مطالب شما مجال ندارم و میخواهم موضوع نان را در جلسه‌ی مرکب از اعیان و تجار و ملاک مطرح کنم تا چنانچه نتیجه نداد راجع بحرکت خود اقدام نمایم و چون رئیس دفتر نیامده اگر بتوانید نام عده‌ای از طبقات فوق را در حدود بیست نفر مرقوم بدارید که برای ساعت ده در اینجا حضور بهم رسانند، کمکی است که در این روز زمین کرده‌اید و چون تردید نداشتم که شخص مطلوب را مینوشت اسم از کسی نبردم تا ایجاد سوءظن ننماید. دعوتنامه را که خواندم نام سردار نوشته شده بود و مقصودی که داشتم بعمل آمده بود که آن را بمسئول ارسال مراسلات دادم که بُرد و با امضای مدعویین رسانید.

ساعت ده که برای پذیرائی مهیا شدم هر یک از مدعویین که می‌آمد چون سردار عشایر نیامده بود تصور می‌کردم از نظر من مطلع شده است و نخواهد آمد، در صورتیکه

(۱) عدم جلوس از این نظر بود که مذاکرات طولانی شود و محافظین سردار از آمدن نظامیان مطلع نشوند و سوءظن حاصل نمایند.